عقیده

امامان چهارگانه اهل سنت

**تألیف:**

**محمد بن عبدالرحمن الخمیس**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | عقیده امامان چهارگانه اهل سنت |
| **تألیف:** | محمد بن عبدالرحمن الخمیس |
| **مترجم:** |  |
| **موضوع:** | عقاید کلام – مجموعه عقاید اسلامی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

[فهرست ‌أ](#_Toc440108437)

[مقدمه مؤلف 1](#_Toc440108438)

[فصل اول: عقاید ائمه چهارگانه در مورد مسائل مربوط به اصول دین – اعتقادات – به غیر از مسئله ایمان یکسان است 3](#_Toc440108439)

[فصل دوم: عقیده امام ابوحنیفه 7](#_Toc440108440)

[أ) عقیده امام ابوحنیفه درباره توحید 7](#_Toc440108441)

[ب) عقیده امام ابوحنیفه در مورد قضا و قدر 13](#_Toc440108442)

[ج) عقیده امام ابوحنیفه در مورد ایمان 17](#_Toc440108443)

[د) عقیده امام ابوحنیفه در مورد صحابه 18](#_Toc440108444)

[هـ) نهی امام ابوحنیفه از علم کلام و جدل 19](#_Toc440108445)

[فصل سوم: عقیده امام مالک بن انس 23](#_Toc440108446)

[أ- عقیده امام مالک در مورد توحید 23](#_Toc440108447)

[ب) عقیده امام مالک در مورد قضا و قدر 26](#_Toc440108448)

[ج) عقیده امام مالک در مورد ایمان 28](#_Toc440108449)

[د) عقیده امام مالک در مورد صحابه 29](#_Toc440108450)

[هـ) نهی امام مالک از علم کلام و جدل 31](#_Toc440108451)

[فصل چهارم: عقیده امام شافعی 35](#_Toc440108452)

[أ- عقیده امام شافعی درباره توحید 35](#_Toc440108453)

[ب) عقیده امام شافعی در مورد قضا و قدر 42](#_Toc440108454)

[ج) عقیده امام شافعی در مورد ایمان 44](#_Toc440108455)

[د) عقیده امام شافعی در مورد صحابه 53](#_Toc440108456)

[هـ) نهی امام شافعی از علم کلام و جدل 54](#_Toc440108457)

[فصل پنجم: عقیده امام احمد بن حنبل 57](#_Toc440108458)

[أ- عقیده امام احمد در مورد توحید 57](#_Toc440108459)

[ب- عقیده امام احمد در مورد قضا و قدر 60](#_Toc440108460)

[ج) عقیده امام احمد در مورد ایمان 61](#_Toc440108461)

[د) عقیده امام احمد در مورد صحابه 62](#_Toc440108462)

[هـ) نهی امام احمد از علم کلام و جدل 64](#_Toc440108463)

[خاتمه 67](#_Toc440108464)

مقدمه مؤلف

ان الحمد لله، نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسیئات أعمالنا، من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، أما بعد:

فإن أصدق الحدیث كتاب الله وخیر الهدی هدی محمد ص وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار. ثم بعد:

(ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید آن گونه که شایسته ترسیدن است و فقط در حال مسلمانی بمیرید) [آل عمران: 102].

(ای انسانها از خدایی بترسید که شما را از یک تن آفرید، و از آن جفتش (همسرش) را آفرید و از آن دو مردان و زنان زیادی را پراکنده گرداند و از خدایی بترسید که به آن و رحمها درخواست کرده می‏شوید، حقیقتاً خداوند بر شما نگهبان است) [النساء: 1].

(ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و سخن راست و درست بگوئید، تا خداوند کردارتان را برایتان شایسته گرداند و گناهانتان را بیامرزد و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، حقیقتاً به رستگاری عظیمی، رسیده است) [الأحزاب: 70-71].

بحث مفصل و دامنه داری را در مورد اصول دین – اعتقادات – نزد ابوحنیفه/ به عنوان پایان نامه دکترا آغاز کردم که مقدمه آن شامل خلاصه ای از اعتقادات ائمه سه گانه – مالک، شافعی و احمد – بود ولی بعضی از بزرگواران و اساتید از من خواستند تا اعتقادات هر یک از این ائمه سه گانه دیگر را نیز به صورت جداگانه و مفصل، برای کامل شدن اعتقادات ائمه اربعه، همراه بحثم بیاورم.

من نیز به مقدمه بحثم، خلاصه‌ای از آنچه را که به عنوان اعتقاد امام ابوحنیفه در مورد توحید، قضا و قدر، ایمان، صحابه و موضع گیری ایشان در قبال کلام به صورت مفصل و مشروح ذکر کرده بودم، اضافه نمودم تا اعتقاد امام ابوحنیفه را کمی‏خلاصه تر کرده و بتوانم اعتقادات سایر ائمه سه گانه دیگر را بیان کنم.

از خداوند خواهان و خواستارم تا این عمل را خالصانه مورد قبول درگاهش قرار دهد و همگی ما را بر راه قرآن و سیر بر سنت پیامبرش ص موفق گرداند و خداوند در پشت اهداف و نیتها قرار دارد و آنها را می‏داند. او برای ما کافی و بهترین وکیل است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

محمد بن عبدالرحمن الخمیس

فصل اول:
 عقاید ائمه چهارگانه در مورد مسائل مربوط به اصول دین – اعتقادات – به غیر از مسئله ایمان یکسان است

اعتقادات ائمه چهارگانه – ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد – همان عقیده ای است که قرآن و سنت آن را بیان کرده‏اند و صحابه و پیروان حقیقی آنها بر آن اقرار داشته‏اند و بین این امامان – حمد و ستایش برای خداست – هیچ گونه اختلافی در اصول دین وجود ندارد، بلکه آنها نسبت به ایمان به صفات خداوند، کلام خدا بودن قرآن، غیر مخلوق بودن آن و لازمه ایمان، که تصدیق قلب و زبان است اتفاق نظر داشتند و اهل کلام مثل جهمیه و امثال آنها را که از فلسفه یونان و مذاهب کلامی‏تاثیر گرفته بودند، انکار می‏کردند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‏گوید: (... و از جمله رحمتهای الهی نسبت به بندگانش، وجود پیشوایانی مثل ائمه چهارگانه و امثال آنها است که در میان امت دارای صداقت در گفتارند آنها سخنان اهل کلام مثل جهمیها را، درباره قرآن و ایمان و صفات خداوند، انکار می‏کردند و آنها بر آنچه که علمای سلف به آن معتقد بودند، مثل اینکه خداوند در آخرت دیده می‏شود و قرآن کلام خداوند است و مخلوق نیست و لازمه ایمان، تصدیق قلب و زبان است، اتفاق نظر داشتند.[[1]](#footnote-1)

و باز در ادامه می‏فرماید: (امامان مشهور همگی، صفات خداوند متعال را قبول دارند و می‏گویند: قرآن کلام خداست و مخلوق نیست، و خداوند در آخرت دیده می‏شود و این عقیده صحابه و پیروان واقعی آنها مثل اهل بیت و امثال آنها و عقیده امامان پیروی شده، مثل مالک بن انس، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابوحنیفه، شافعی و احمد است...).[[2]](#footnote-2)

از شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد عقاید امام شافعی سوال شد و ایشان این طور جواب داد:

(عقاید شافعی/ و عقاید پیشوایان امت مثل مالک، ثوری، اوزاعی، ابن مبارک، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه همان اعتقاد بزرگان پیروی شونده‏ای مثل فضیل بن عیاض، ابی سلیمان دارانی، سهل بن عبدالله تستری و امثال آنها است. بین این امامان و امثال آنها هیچ گونه اختلافی در اصول دین وجود ندارد، و همچنین ابوحنیفه/، عقاید ثابت شده از او در مورد توحید، قدر و امثال اینها موافق و مطابق است با اعتقادات این امامان و آنچه که صحابه و پیروان واقعی آنها و آنچه که قرآن و سنت درباره آن سخن گفته‏اند).[[3]](#footnote-3)

و این همان چیزی است که علامه صدیق حسن خان آن را برگزیده، از آن حیث که گفته:

(مذهب ما مذهب سلف، اثبات صفات برای خداوند، بدون تشبیهه کردن آنها و منزه دانستن خداوند از نقایص و معایب بدون تعطیل کردن صفاتش می‏باشد، و این مذهب پیشوایان اسلامی ‏مثل مالک، شافعی، ثوری، ابن مبارک امام احمد و امثال آنها است. بین این امامان اختلافی در اصول دین وجود ندارد، و همچنین ابوحنیفه/، عقاید ثابت شده از او موافق و مطابق است با اعتقادات این امامان و آنچه که قرآن و سنت درباره آن سخن گفته‏اند ...)[[4]](#footnote-4).

و این گفتاری که می‏آید، قسمتی از آراء و نظرات امامان چهارگانه پیروی شده - ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد - است نسبت به آنچه در مسائل مربوط به اصول دین به آن معتقدند همراه بیان و شرح موضع آنها در مقابل علم کلام و متکلمین.

فصل دوم:
 عقیده امام ابوحنیفه

أ) عقیده امام ابوحنیفه درباره توحید

اولاً: عقیده ایشان درباره یکتاپرستی خداوند و شیوه توسل شرعی و درست و باطل بودن توسل غیر شرعی و نادرست.

1. ابوحنیفه می‏گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست که برای خواستن از خداوند به غیر خدا توسل جوید، بلکه باید از ذات اقدس الهی بخواهد و دعایی که به آن اجازه داده شده و انسان به انجام آن مأمور گردیده این دعایی است که از این فرموده خداوند استنباط می‏شود: (و بهترین و زیباترین نامها فقط شایسته خداوند است، پس به این نامها او را بخوانید و از کسانی که در نامهای خدا دچار انحراف و سرگردانی می‏شوند، دوری کنید و آنها را ترک نمایید، به زودی سزا و کیفر اعمالشان را خواهند دید...)[[5]](#footnote-5) (اعراف/180)
2. ابوحنیفه می‏گوید: (مکروه است شخص دعا کننده بگوید، خدایا از تو خواهان و خواستارم به حقّانیت فلان شخص یا به حقّانیت پیامبران و فرستادگانت یا به حق خانه کعبه یا به حق مشعر الحرام).[[6]](#footnote-6)
3. ابوحنیفه می‏گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست که برای خواستن از خداوند به غیر خدا توسل جوید، بلکه باید از ذات الهی بخواهد و به او توسل کند، و مکروه می‏دانم، اگر شخص بگوید، خدایا از تو خواستارم به جایگاههای عزتت در عرشت[[7]](#footnote-7) یا به حق مخلوقاتت).[[8]](#footnote-8)

ثانیاً: عقیده ایشان در مورد اثبات صفات خداوند و ردشان بر جهمیه:

1. ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند به صفات مخلوقات توصیف نمی‏شود و غضب و رضایتش دو صفت از مجموعه صفاتش هستند که دارای کیفیت نیستند و این فرموده اهل سنت و جماعت است، خداوند خشمگین و غضبناک و راضی می‏شود ولی نباید گفت: خشم و غضب، عقوبتش است و رضایتش پاداش و رحمتش است. و خداوند را آن گونه که خودش را وصف کرده توصیف می‏کنیم، یکتای بی نیازی که نزاده و نه زائیده شده و هیچ همتایی برای او نیست، زنده قادر، شنوای بینا و دانا، دست خدا بالای همه دستها است، دستش مثل دست مخلوقاتش و صورتش مثل صورت مخلوقاتش نیست.[[9]](#footnote-9)
2. ابوحنیفه می‏گوید: (و خدا دارای دست، صورت و جان است، همچنان که خداوند متعال در قرآن آنها را ذکر کرده، و هر آنچه را از صورت و دست و جان خداوند در قرآن آورده، برای خداوند صفاتی هستند که دارای کیفیت – چگونگی – نیستند و نباید گفت: دستش، به معنای قدرتش یا نعمتش است، چون این شیوه باعث باطل انگاشتن صفتش است و این گفته قدریها و معتزلیهاست).[[10]](#footnote-10)
3. ابوحنیفه می‏گوید: (برای هیچ شخصی جایز نیست در مورد ذات الهی چیزی بگوید، بلکه باید خداوند را آن گونه که خودش را وصف کرده، توصیف کند و در مورد خداوند بر پایه عقلش چیزی نگوید خداوند پاک و منزه و خالق جهانیان بلند مرتبه است.)[[11]](#footnote-11)
4. زمانی که از ابوحنیفه در مورد نازل شدن خدا به آسمان اول سؤال شد، گفت: (نازل می‏شود ولی دارای کیفیت نیست).[[12]](#footnote-12)
5. ابوحنیفه می‏گوید: (و خداوند بلند مرتبه رو به بالا خوانده می‏شود نه از پائین، چون پائین بودن از جمله اوصاف خالق و معبود نیست).[[13]](#footnote-13)
6. ابوحنیفه می‏گوید: (و خداوند خشمگین و راضی می‏شود و نباید گفت: خشمش، عقوبتش است و رضایتش پاداش و رحمتش است).[[14]](#footnote-14)
7. ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند شبیه هیچ چیزی از مخلوقاتش نیست، و هیچ یک از مخلوقاتش نیز شبیه او نیستند و همواره دارای این اسماء و صفاتش است.)[[15]](#footnote-15)
8. ابوحنیفه می‏گوید: (و صفات خداوند بر خلاف صفات مخلوقاتش است، می‏داند اما نه مثل دانستن ما، قادر است اما نه مثل قادر بودن ما، می‏بیند اما نه مثل دیدن ما، می‏شنود اما نه مثل شنیدن ما، سخن می‏گوید اما نه مثل سخن گفتن ما).[[16]](#footnote-16)
9. ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند بلند مرتبه به صفات مخلوقات توصیف و تشبیه نمی‏شود.)[[17]](#footnote-17)
10. ابوحنیفه می‏گوید: (هر کس خداوند را به شکلی از اشکال بشری توصیف کند، حقیقتاً کافر است.)[[18]](#footnote-18)
11. ابوحنیفه می‏گوید: (و صفات خداوند ذاتی و افعالی هستند، صفات ذاتی مثل: زنده بودن، قادر بودن، عالم بودن، ناطق بودن، شنوا بودن، بینا بودن و اراده داشتن. صفات فعلی مثل: خلق کردن، رزق و روزی دادن، آفریدن، بوجود آوردن، ساختن و امثال اینها، و خداوند همواره دارای این اسماء و صفات است.)[[19]](#footnote-19)
12. ابوحنیفه می‏گوید: (و خداوند همیشه با فعلش، انجام دهنده است و فعل خدا صفتی همیشگی می‏باشد، و خداوند متعال انجام دهنده است و انجام دادن صفتی همیشگی می‏باشد و مورد فعل واقع شده مخلوق است و فعل خداوند متعال مخلوق نیست.)[[20]](#footnote-20)
13. ابوحنیفه می‏گوید: (کسی که بگوید نمی‏دانم خدایم در آسمان است یا در زمین، حقیقتاً کافر است و همچنین اگر شخصی بگوید، خداوند بر عرش است و نمی‏دانم عرش در آسمان است یا در زمین حقیقتاً کافر است.)[[21]](#footnote-21)
14. و زنی از ابوحنیفه در مورد اینکه خدایی که تو می‏پرستی کجاست؟ سؤال کرد و ابوحنیفه در جوابش گفت: (خداوند پاک و منزه و بلند مرتبه در آسمان قرار دارد نه در زمین)، مردی از ابوحنیفه پرسید: آیا این فرموده خدا ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحدید:4] را دیده‌ای، ابوحنیفه گفت: این مثل همان چیزی است که تو برای مردی نامه می‏نویسی و در آن می‏گویی من با تو هستم و در حالی که تو از او دور و غائب هستی).[[22]](#footnote-22)
15. ابوحنیفه می‏فرماید: (دست خدا بالای دستهاست مثل دستهای مخلوقاتش نیست.)[[23]](#footnote-23)
16. ابوحنیفه می‏فرماید: (خداوند پاک و منزه و بلند مرتبه در آسمان قرار دارد نه در زمین، مردی به ابوحنیفه گفت: آیا فرموده خدا ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحدید:4] را دیده‌ای، ابوحنیفه گفت: این مثل همان چیزی است که تو برای مردی نامه‌ای می‏نویسی و در آن می‏گویی، من با تو هستم و در حالیکه تو از او دور و غائب هستی)[[24]](#footnote-24).
17. ابوحنیفه می‏فرماید: (حقیقتاً خداوند سخن می‏گوید و امکان ندارد موسی **(علیه السلام)** سخن گفته باشد.)[[25]](#footnote-25)
18. ابوحنیفه می‏فرماید: (و خداوند با سخنش، سخنگوست و سخن گفتن صفتی همیشگی است.)[[26]](#footnote-26)
19. ابوحنیفه می‏فرماید: (و خداوند سخن می‏گوید ولی نه مثل سخن گفتن ما).[[27]](#footnote-27)
20. ابوحنیفه می‏فرماید: (و موسی÷ سخن خداوند متعال را شنید، همچنانکه خداوند می‏فرماید: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: 164] (و خداوند حقیقتاً با موسی آن گونه که شایسته سخن گفتن است، سخن گفت).[[28]](#footnote-28)
21. ابوحنیفه می‏فرماید: (و قرآن سخن خداوند است در کتابها نوشته و در دلها نگهداری و بر زبانها تلاوت و بر پیامبر ص نازل شده است).[[29]](#footnote-29)
22. ابوحنیفه می‏فرماید: (و قرآن مخلوق نیست).[[30]](#footnote-30)

ب) عقیده امام ابوحنیفه در مورد قضا و قدر

1. مردی پیش امام ابوحنیفه آمد و در مورد قدر با او مناظره و مناقشه کرد، ابوحنیفه به او گفت: (آیا می‏دانی که نگاه کننده به قدر مثل نگاه کننده به سرچشمه آفتاب است، هر زمان که نگاهش بیشتر ادامه می‏یابد بر حیرتش افزوده می‏شود).[[31]](#footnote-31)
2. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و خداوند بلند مرتبه در عدم قبل از بوجود آمدن اشیاء عالم و آگاه به اشیاء بود).[[32]](#footnote-32)
3. امام ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند متعال می‏داند عدم را در حالت نبودش، عدم است، و می‏داند که اگر عدم به وجود بیاید چگونه است، و خداوند متعال می‏داند که موجود در حالت وجودیش، موجود است و می‏داند که اگر موجود نابود شود، نابودیش چگونه است).[[33]](#footnote-33)
4. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و قدر خداوند و تقدیراتش در لوح المحفوظ است.)[[34]](#footnote-34)
5. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و اقرار می‏کنیم به اینکه خداوند متعال به قلم دستور داد که بنویسد، قلم گفت: ای خالقا چه چیزی را بنویسم؟ خداوند متعال فرمود: آنچه را که تا روز قیامت موجود می‏شود بنویس. ﴿وَكُلُّ شَيۡءٖ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ٥٢ وَكُلُّ صَغِيرٖ وَكَبِيرٖ مُّسۡتَطَرٌ ٥٣﴾ [القمر:52-53] (هر عملی که انجام داده‏اند در نامه اعمالشان است و تمام امورات کوچک و بزرگ نوشته شده).[[35]](#footnote-35)
6. امام ابوحنیفه می‏گوید: (هیچ چیزی در دنیا و آخرت روی نمی‏دهد مگر به اراده و خواست خداوند).[[36]](#footnote-36)
7. امام ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند اشیاء را از یک چیز نیافریده است).[[37]](#footnote-37)
8. امام ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند متعال قبل از اینکه خلق کند، خالق بوده است).[[38]](#footnote-38)
9. امام ابوحنیفه می‏گوید: (اقرار می‏کنیم به اینکه بنده با اعمال، گفتار و شناختش، مخلوق است، پس وقتی که فاعل مخلوق است اعمالش به طریق اولی مخلوق هستند.)[[39]](#footnote-39)
10. امام ابوحنیفه می‏گوید: (تمامی‏اعمال بندگان از حرکت کردن و ساکن ماندن جزو دستاوردهای اوست و خداوند متعال خالق آنهاست و تمامی‏آنها به اراده، خواست، علم، قضا و قدر خداوند بستگی دارد).[[40]](#footnote-40)
11. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و تمامی‏اعمال بندگان از حرکت کردن و ساکن ماندن به طور حقیقی جزو دستاوردهای اوست و خداوند متعال خالق آنهاست و تمامی‏آنها به اراده، خواست، علم، قضا و قدر بستگی دارد و همه عبادات به سبب دستور، محبت، رضایت، علم، اراده، قضا و قدر خداوند متعال واجب شده‏اند و کلیه گناهان به علم قضا، قدر و اراده خداوند نهی شده‏اند نه به محبت، رضایت و دستور خداوند متعال).[[41]](#footnote-41)
12. امام ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند انسانها را سالم از کفر و ایمان آفرید[[42]](#footnote-42) و سپس آنها را مورد خطاب قرار داد و به آنها امر و نهی کرد، پس شخص با عمل نکردن به حق و نپذیرفتن، انکار و رد کردن حق کافر شد و این شکستی بوده که از طرف خداوند برای او تقدیر شده و شخص با عمل کردن به حق و اقرار و تصدیق کردن به حق ایمان آورد به سبب توفیق الهی و یاری که از طرف خداوند برای او مقدر شده بود).[[43]](#footnote-43)
13. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و خداوند نسل آدم را از پشتش به شکل ارواح خارج کرد و آنها را عاقل گرداند، سپس آنها را مورد خطاب قرار داد و آنها را به ایمان آوردن امر کرد و از کفر نهی نمود، پس آنها نیز به خالق بودن خداوند اقرار کردند و این اقرار آنها به عنوان ایمان محسوب شد و آنها بر این فطرت خداشناسی خلق شدند و هر کس کافر شد، بعد از این میثاق کافر شد و پیمانش را تبدیل و تغییر داد و کسی که ایمان آورد و تصدیق کرد حقیقتاً بر این میثاق ثابت ماند و بر آن سیر کرد).[[44]](#footnote-44)
14. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و او کسی است که اشیاء را تقدیر کرده و آنها را به سرانجام می‏رساند و نه در دنیا و نه در آخرت هیچ چیزی روی نمی‏دهد مگر به خواست اراده، علم، قضا و قدر او و در لوح المحفوظ آن را نوشته است).[[45]](#footnote-45)
15. امام ابوحنیفه می‏گوید: (خداوند هیچ یک از مخلوقاتش را بر کفر کردن یا ایمان آوردن مجبور نمی‏کند، و آنها را به صورت اشخاص مستقلی آفریده که ایمان و کفر از افعال بندگان ناشی می‏شود و خداوند متعال می‏داند که چه کسی در حالی که کفر کرده، کافر می‏شود، و اگر بعد از این کفرش ایمان آورد و خداوند بداند که او ایمان آورده او را دوست دارد، بدون آنکه علم خداوند تغییر پیدا کند.)[[46]](#footnote-46)

ج) عقیده امام ابوحنیفه در مورد ایمان

1. امام ابوحنیفه می‏گوید: (ایمان، اقرار و تصدیق است.)[[47]](#footnote-47)
2. امام ابوحنیفه می‏گوید: (ایمان، اقرار زبانی و تصدیق قلبی است و اقرار به تنهایی ایمان محسوب نمی‏شود).[[48]](#footnote-48) و امام طحاوی از ابوحنیفه و دو شاگردش این را نقل کرده است.[[49]](#footnote-49)
3. امام ابوحنیفه می‏گوید: (و ایمان، زیاد و کم نمی‏شود).[[50]](#footnote-50)

می‏گویم - مؤلف کتاب - :عقیده ابوحنیفه در مورد عدم زیاد شدن ایمان و تعریف آن که تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل خارج از حقیقت ایمان است. برخلاف عقیده سایر ائمه اسلام مثل: مالک، شافعی، احمد، اسحاق، بخاری و امثال آنهاست و حق هم با آنهاست. و عقیده ابوحنیفه دور از صواب و حقیقت است ولی او با وجود این پاداش داده می‏شود چون اجتهاد کرده است.

و ابن عبدالبر و ابن ابی الغر الحنفی می‏گویند: نمی‏دانند که آیا ابوحنیفه از این اعتقاداتش برگشته است یا نه؟ والله اعلم.[[51]](#footnote-51)

د) عقیده امام ابوحنیفه در مورد صحابه

1. امام ابو حنیفه می‏گوید: (و در مورد هر یک از یاران رسول خدا ص به خیر و صواب صحبت می‏کنیم).[[52]](#footnote-52)
2. امام ابو حنیفه می‏گوید: (و از هیچ یک از یاران رسول خدا ص دوری و بیزاری نمی‏جوئیم و همگی آنها را دوست می‏داریم).[[53]](#footnote-53)
3. امام ابو حنیفه می‏گوید: (جایگاه و مصاحبت یکی از آنها به ‏اندازه یک ساعت با رسول خدا ص بهتر از عمل یکی از ماها در طول عمرش است هر چند که عمر زیادی داشته باشد).[[54]](#footnote-54)
4. امام ابو حنیفه می‏گوید: ( و اقرار می‏کنیم به اینکه برترین این امت بعد از محمد ص ابوبکر صدیق سپس عمر فاروق سپس عثمان ذی النورین سپس علی مرتضی است. خداوند از همگی آنان راضی باشد).[[55]](#footnote-55)
5. امام ابو حنیفه می‏گوید: ( برترین مردم بعد از رسول خدا ص، ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی است، پس از همگی یاران رسول خدا ص دست می‏کشیم و فقط در مورد آنها به خیر و نیکی صحبت می‏کنیم).[[56]](#footnote-56)

هـ) نهی امام ابوحنیفه از علم کلام و جدل

1. امام ابو حنیفه می‏گوید: (پیروان هوا و هوس و فرق ضاله در بصره زیاد بودند، و بیست و چند بار با آنها نشسته ام و گاهی یک سال یا بیشتر یا کمتر به گمان اینکه علم کلام از بهترین علوم است با آنها می‏نشستم).[[57]](#footnote-57)
2. امام ابو حنیفه می‏گوید: (من در علم کلام مناظره و مباحثه می‏کردم تا کار به جایی رسیده بود که با انگشت به سوی من اشاره می‏شد – یعنی مشهور شده بودم – و ما روزی نزدیک حلقه درس حماد بن أبی سلیمان نشسته بودیم که زنی نزدم آمد و گفت: مردی کنیزی دارد و می‏خواهد آن را بر سنت طلاق دهد، چگونه طلاقش دهد؟ ندانستم در جوابش چه بگویم: به او گفتم از حماد سؤال کند و بعداً پیش من برگردد و جواب حماد را به من بگوید زن رفت و از حماد سؤال کرد و حماد در جواب او گفت: او در حالی که در طهارت از حیض و جماع کردن است، یک طلاق دهد، سپس او را ترک کند تا دو حیض را پشت سر می‏گذارد و وقتی که از حیض دومی‏غسل کرد، در این هنگام ازدواج دوباره با او برایش حلال است، زن برگشت و جواب حماد را به من گفت: با خود گفتم: نیازی به علم کلام ندارم و کفشهایم را برداشته و در حلقه درس حماد نشستم).[[58]](#footnote-58)
3. امام ابو حنیفه می‏گوید: (لعنت خدا بر عمرو بن لبید باد که راه علم کلام را در میان مردم گشود، علمی‏که در آن هیچ نفعی برای مردم نیست).[[59]](#footnote-59) مردی از ابوحنیفه سؤال کرد و گفت: (در مورد آنچه که مردم درباره پیشامدها، حوادث و اشیاء می‏گویند نظرت چیست؟ ابوحنیفه در جوابش گفت: اینها سخنان فیلسوفان است، بر تو واجب است که از روایات و راه و روش سلف پیروی کنی و از تمام چیزهای نوپیدا دوری گزینی چون همه نوپیداها و بوجود آمده ها بدعتند).[[60]](#footnote-60)
4. حماد بن أبی حنیفه می‏گوید: (روزی در حالی که عده ای از اهل کلام نزد من بودند و با هم در مسئله ای مناظره و مجادله می‏کردیم، پدرم – ابوحنیفه – بر من داخل شد، سر و صدایمان بالا گرفت تا به ناگاه صدای پدرم را در خانه شنیدم و به سویش رفتم، به من گفت: ای حماد چه کسی پیش توست؟ گفتم: فلانی و فلانی و فلانی، و کسانی را که نزدم بودند، نام بردم، پدرم گفت: در مورد چه چیزی بحث می‏کنید؟ گفتم: در مورد فلان مسئله، به من گفت: ای حماد از علم کلام دست بکش و آن را ترک کن – به یاد نداشتم که پدرم دچار اختلال حواس شده باشد و از جمله کسانی هم نبود که به کاری امر کند، سپس از آن نهی کند – به او گفتم: ای پدرم، آیا تو به من دستور نداده بودی تا دنبال علم کلام بروم، گفت: بله ای فرزندم، و من امروز تو را از آن نهی می‏کنم، گفتم: برای چه، گفت: ای فرزندم! آنهایی که بر سر مسائلی در علم کلام دچار اختلاف می‏شوند، از جمله کسانی‏اند که تو آنها را بر یک سخن و بر یک دین می‏بینی ولی بعداً شیطان بین آنها تخم نفاق می‏پاشد و دشمنی و اختلاف را در میانشان می‏کارد، پس با هم به جنگ و جدال بر می‏خیزید...).[[61]](#footnote-61)
5. ابوحنیفه به ابویوسف گفت: (تو را برحذر می‏دارم از اینکه درباره اصول دین با عامه مردم بر اساس علم کلام صحبت کنی، چون آنها قومی‏هستند که از تو تقلید می‏کنند و تو را به آن مشغول می‏کنند).[[62]](#footnote-62)

اینها مجموعه ای از سخنان و اعتقادات ابوحنیفه / در مسائل مربوط به اصول دین و موضع ایشان نسبت به علم کلام و اهل کلام بود.

فصل سوم:
 عقیده امام مالک بن انس

أ- عقیده امام مالک در مورد توحید

1. هروی از طریق شافعی روایت کرده که: از امام مالک در مورد توحید سؤال شد؟ در جواب گفت: (محال است که نسبت به پیامبر ص گمان برده شود که ایشان به امتش آداب قضای حاجت کردن آموخته ولی به آنها توحید – یکتاپرستی – را یاد نداده باشد، و توحید همان فرموده پیامبر ص است که: «أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله»[[63]](#footnote-63) «دستور داده شده ام تا با مردم بجنگم تا می‏گویند به غیر از خداوند هیچ معبودی شایسته پرستش حقیقی نیست» پس آنچه که بوسیله آن مالها و جانها محفوظ می‏ماند حقیقت توحید است).[[64]](#footnote-64)
2. إمام دارقطنی از ولید بن مسلم روایت می‏کند که: (از مالک، ثوری، اوزاعی، لیث بن سعد در مورد اخبار صفات سؤال کرد، گفتند: چنین اخباری وجود داشته و به آن دستور داده‏اند).[[65]](#footnote-65)
3. ابن عبدالبر می‏گوید: (از مالک سؤال شد که آیا خداوند در قیامت دیده می‏شود؟ در جواب گفت: بله، خداوند می‏فرماید: (در این روز صورتهایی شاد و گشاده وجود دارند، که به پروردگارشان نگاه می‏کنند) (قیامه/22-23) و در مورد گروهی دیگر می‏فرماید: (بله، حقیقت است، آنها در چنین روزی از دیدن پروردگارشان بی بهره‏اند) (مطففین/15).[[66]](#footnote-66)

و قاضی عیاض در ترتیب المدارک[[67]](#footnote-67) از ابن ناصف و أشهب این روایت را آورده که آن دو گفتند: یکی از آنها بر سؤال رفیقش اضافه کرد و گفت: ای اباعبدالله ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ یعنی به خداوند نگاه می‏کنند؟ امام مالک گفت: بله با چشمانشان، اینها – اشاره به دو چشمش کرد – به او گفتم: عده ای می‏گویند نمی‏توان به خداوند نگاه کرد و (ناظرة) به معنای منتظر ثواب و پاداش الهی ماندن است. امام مالک گفت: دروغ گفته‏اند ، بلکه می‏توان به خدا نگاه کرد، آیا سخن موسی÷ را نشنیده‌ای که می‏گوید: ﴿رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ﴾ [الأعراف: 143] (ای پروردگارا خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم) موسی دروغ گفت و چیز محالی را از پروردگارش خواست؟ پس خداوند در جوابش گفت: ﴿لَن تَرَىٰنِي﴾ [الأعراف: 143] (هرگز مرا نمی‏بینی) یعنی در دنیا، چون دنیا سرای فنا و نابودی است، و به وسیله آنچه که فانی است، آنچه که باقی می‏ماند، دیده نمی‏شود، پس زمانی که به سرای ابدی و ماندگار داخل شدند به وسیله آنچه که ماندگار می‏ماند به سوی آنچه که ماندگار بوده و خواهد بود نگاه می‏کنند و خداوند می‏فرماید: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15] (بله، حقیقت است، آنها در چنین روزی از دیدن پروردگارشان بی بهره‏اند).

1. و ابونعیم از جعفر بن عبدالله روایت می‏کند که گفته: (ما نزد مالک بن انس بودیم که مردی نزد او آمد و گفت: ای اباعبدالله، خداوند بر عرش استواء یافته، استواء چگونه است؟ تا آن زمان مالک از چیزی خشمگین نشده بود ولی از سؤال این شخص خشمگین شد، به زمین نگاه کرد و با چوبی که در دست داشت شروع به زدن بر زمین کرد حتی عرق روی پیشانی اش جمع شد. سپس سرش را بلند کرد و چوب را به کناری ‏انداخت و گفت: استواء واضح و آشکار است و کیفیت آن قابل درک نیست، ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت و گمان می‏کنم تو اهل بدعت هستی و به او دستور داد تا برود و او را بیرون‏انداختند).[[68]](#footnote-68)
2. ابونعیم از یحیی بن ربیع روایت کرده که گفته: (نزد مالک بن انس بودم و مردی نزد او آمد و گفت: ای اباعبدالله، در مورد کسی که می‏گوید: قرآن مخلوق است نظرت چیست؟ امام مالک گفت: ای زندیق – کافر- او را بکشید، آن مرد گفت: ای اباعبدالله من فقط سخنی را که شنیده‏ام باز گفتم،: امام مالک گفت: از هیچ کسی چنین سخنی را نشنیده ام، و فقط از تو شنیده ام و این سخن بزرگ و خطرناکی است).[[69]](#footnote-69)
3. ابن عبدالبر از عبدالله بن نافع روایت کرده که گفته: (مالک بن انس می‏گفت: هر کس بگوید قرآن مخلوق است، با زدن رنج داده شود و زندانی گردد تا توبه کند).[[70]](#footnote-70)
4. ابوداود از عبدالله بن نافع روایت کرده که گفته: (امام مالک گفت: خداوند در آسمان است و علمش در همه جاست).[[71]](#footnote-71)

ب) عقیده امام مالک در مورد قضا و قدر

1. ابو نعیم از ابن وهب روایت کرده که: (شنیدم امام مالک به مردی می‏گفت: دیروز در مورد قدر از من سؤال کردی؟ مرد گفت: بله، مالک گفت: خداوند متعال می‏گوید: ﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٣﴾ [السجدة: 13] (و اگر می‏خواستیم با زور هدایت هر انسانی را می‏دادیم، ولی وعده من حقیقت دارد که از انسانها و جنیان (گناهکار) جهنم را پر می‏کنم) پس بدون شک وعده خداوند محقق خواهد شد).[[72]](#footnote-72)
2. قاضی عیاض می‏گوید: (از امام مالک در مورد قدریه سؤال شد که چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که بگویند گناهان مخلوق نیستند، و همچنین دوباره از قدریه سؤال شد؟ گفت: کسانی که می‏گویند: توانایی به نفسشان بستگی دارد، اگر خواستند اطاعت می‏کنند و اگر نه نافرمانی می‏ورزند).[[73]](#footnote-73)
3. ابن ابی عاصم از سعید بن عبدالجبار روایت کرده که گفته: (شنیدم که مالک بن انس می‏گفت: نظر من در مورد آنها – قدریه – این است که درخواست توبه از آنها شود، اگر توبه کردند که خوب ولی اگر توبه نکردند، کشته شوند).[[74]](#footnote-74)
4. ابن عبدالبر می‏گوید: (امام مالک فرمودند: هیچ کسی از اهل قدر را ندیدم که بی عقل، نادان و سبک مغز نباشد).[[75]](#footnote-75)
5. ابن ابی عاصم از مروان بن محمد طاهری روایت کرده که: (شنیدم از مالک بن انس در مورد ازدواج با مردی قدری سؤال می‏شد؟ در جواب این آیه را خواند: (و لعبد مؤمن خیرٌ من مشرک): (و بنده مومن از شخص مشرک بهتر است) (بقره/221).[[76]](#footnote-76)
6. قاضی عیاض می‏گوید: (امام مالک گفت: شهادت دادن یک شخص قدری که به سوی بدعتش دعوت می‏کند جایز نیست، و همچنین شهادت دادن شخص خارجی – کسانی که بر علیه امام علی شوریدند – و رافضی – کسانی که صحابه را دشنام می‏دهند – جایز نیست).[[77]](#footnote-77)
7. قاضی عیاض می‏گوید: (از امام مالک در مورد اهل قدر سؤال شد که آیا از سخن گفتن با آنها تکبر ورزیم و به آنها بی اعتنا شویم؟ گفت: بله، اگر آن شخص قدری عالم به عقایدش بود. و در روایتی دیگر آمده که امام مالک فرمود: پشت سر قدریها نماز خوانده نمی‏شود و حدیث از آنها قبول نمی‏شود و اگر در شهری بر آنها چیره شدید، آنها را از آن شهر اخراج کنید).[[78]](#footnote-78)

ج) عقیده امام مالک در مورد ایمان

1. ابن عبدالبر از عبدالرزاق بن همام روایت کرده که: (شنیدم ابن جریج، سفیان ثوری، معمر بن راشد، سفیان بن عیینه و مالک بن انس می‏گویند: ایمان، قول و عمل است، زیاد و کم می‏شود).[[79]](#footnote-79)
2. و ابونعیم از عبدالله بن نافع روایت کرده که: (مالک بن انس می‏گفت: ایمان، قول و عمل است).[[80]](#footnote-80)
3. و ابن عبدالبر از أشهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (امام مالک فرمود: مردم رو به بیت المقدس حدود 16 ماه نماز می‏خواندند، سپس دستور داده شد که رو به کعبه نماز بخوانند، خداوند متعال فرمود: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾ [البقرة: 143] (و خداوند ایمانتان - نمازهایتان رو به بیت المقدس- را به هدر نمی‏دهد) امام مالک گفت: و من در اینجا به یاد سخن مرجئه افتادم که می‏گویند، نماز جزو ایمان نیست و این سخنی غلط است).[[81]](#footnote-81)

د) عقیده امام مالک در مورد صحابه

1. ابونعیم از عبدالله عنبری روایت کرده که: (مالک بن انس گفت: هر کس یکی از اصحاب رسول خدا ص را کم شمارد و از شأن و منزلت او بکاهد یا در قلبش ذره ای کینه و دشمنی نسبت به آنها وجود داشته باشد، هیچ حقی در مال فیء مسلمانان ندارد، سپس این آیه را خواند: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10] (و کسانی که به دنبال صحابه آمدند می‏گویند، ای پروردگارا از ما و برادرانمان که قبل از ما ایمان آورده بودند، در گذر و ما و آنها را ببخش، و کینه و دشمنی نسبت به کسانی که ایمان آورده‏اند در دلهایمان جای نده، پروردگارا تو مهربان و رحیم هستی) پس هر کسی آنها را کم شمارد و از شأن و جایگاهشان بکاهد و در دلش ذره ای کینه و دشمنی نسبت به آنها وجود داشته باشد، او حقی در مال فیء ندارد).[[82]](#footnote-82)

مترجم:

مال فیء: مالی است که بدون جنگ از کفار گرفته شود، مانند مالی که کفار از ترس مسلمانان به جای گذاشته باشند و جزیه و خراج و اموال اهل ذمه ای که صاحب آن بمیرد و وارثی نداشته باشد.

1. ابونعیم از مردی از اولاد زبیر روایت کرده که: (ما نزد امام مالک بودیم در مورد مردی که یاران رسول خدا ص را کم می‏شمرد و از شأن و منزلت آنها می‏کاست، صحبت کردند، امام مالک این آیه را خواند: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29] (محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در مقابل کافران سخت و استوارند ... و کشاورزان دچار شگفتی و تعجب شوند و تا کافران را به وسیله آنها به خشم آورد) امام مالک گفت: «هر کس در دلش دچار کینه و دشمنی نسبت به یکی از یاران رسول خدا ص شود، این آیه شاملش می‏شود».[[83]](#footnote-83)
2. قاضی عیاض از اشهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (ما نزد مالک بودیم، هنگامی‏که مردی از علویان در مقابلش ایستاد، و آنها به مجلس مالک می‏آمدند، پس مالک را صدا زد، ای ابا عبدالله، مالک رو به طرف او بر گرداند، و هر کس مالک را صدا می‏زد، بیشتر از رو برگرداندن با سرش به طرف شخص صدا کننده کاری نمی‏کرد، شخص طالبی به ما گفت: من می‏خواهم تو را به حجت و دلیل بین خود و خدایم قرار دهم، تا زمانی که پیش او رفتم و از من سؤال کرد، به خدا بگویم، مالک چنین به ما گفته:

مالک به او گفت: سؤال کن.

علوی گفت: چه کسی بعد از رسول خدا ص بهترین مردم است؟

مالک گفت: ابوبکر، علوی گفت: بعداً چه کسی؟ مالک گفت: عمر، علوی گفت: بعداً چه کسی؟ مالک گفت: خلیفه از روی ظلم کشته شده، عثمان. علوی گفت: قسم به خدا هیچ گاه با تو نخواهم نشست. مالک به او گفت: انتخاب با خودت است.)[[84]](#footnote-84)

هـ) نهی امام مالک از علم کلام و جدل

1. ابن عبدالبر مصعب بن عبدالله زبیری روایت کرده که: (مالک بن انس می‏گفت: سخن گفتن بدون علم در مورد دین را سخنی زشت می‏دارم، و اهل سرزمین ما نیز آن را زشت می‏دارند و از آن نهی می‏کنند، مثل سخن گفتن در مورد عقیده جمهور قدریه و امثال آنها، و سخنی را که همراه علم باشد دوست دارند اما سخن گفتن در مورد دین خدا و ذات خداوند عزوجل، سکوت کردن درباره آنها را بیشتر دوست دارم، چون اهل سرزمینمان را دیده ام که از سخن گفتن در مورد دین مگر آنکه همراه علم باشد، نهی می‏کردند).[[85]](#footnote-85)
2. ابونعیم از عبدالله بن نافع روایت کرده که: (شنیدم که مالک می‏گفت: اگر مردی تمام گناهان کبیره به غیر از شریک قرار دادن برای خدا را انجام داده باشد، سپس از این هوا و هوسها و بدعتها – سخن گفتن بدون علم در مورد دین – دست کشد وارد بهشت می‏شود).[[86]](#footnote-86)
3. هروی از اسحاق بن عیسی روایت کرده که: (مالک گفت: هر کس با علم کلام در طلب دین باشد کافر می‏شود، هر کس با کیمیاگری مشغول بدست آوردن دنیا شد، ورشکست شد، و هر کس دنبال احادیث غریب رفت، دروغگو شد).[[87]](#footnote-87)
4. خطیب از اسحاق بن عیسی روایت کرده که: (شنیدم، مالک بن انس از مجادله در دین عیبجویی می‏کرد و می‏گفت: هر زمان مردی مجادله کننده تر از مردی دیگر پیش ما آمد، سعی بر آن داشت که ما آنچه را – قرآن – جبرییل برای پیامبر ص آورده رد نمائیم). [[88]](#footnote-88)
5. هروی از عبدالرحمن بن مهدی روایت کرده که: (پیش مالک رفتم و نزد او مردی بود که از او سؤال می‏کرد، مالک به او گفت: شاید تو از یاران عمرو بن عبید باشی، خداوند عمرو بن عبید را لعنت کند، چون او بود که بدعت کلام را بنیانگذاری کرد، و اگر کلام، علم بود، صحابه و تابعین در مورد آن سخن می‏گفتند، همچنان که در مورد احکام و دستورات دینی سخن گفته‏اند).[[89]](#footnote-89)
6. هروی از أشهب بن عبدالعزیز روایت کرده که: (شنیدم که مالک می‏گفت: شما را از بدعت بر حذر می‏دارم، گفته شد: ای اباعبدالله بدعت چیست؟ گفت: اهل بدعت کسانی‏اند که در مورد اسماء و صفات، کلام، علم و قدرت خداوند بدون کوچکترین علمی‏سخن می‏گویند، و از چیزی که در مورد آن صحابه و تابعین واقعی آنها سکوت کرده‏اند ، ساکت نمی‏شوند).[[90]](#footnote-90)

ابونعیم از امام شافعی روایت کرده که: (مالک بن انس زمانی که بعضی از اهل هوا و هوس پیش او آمدند، گفت: اما من از طرف خداوند و دینم دارای دلیل و برهان هستم، و اما تو در شک هستی پس پیش کسی که در شک قرار دارد برو و با او مجادله و مباحثه کن).[[91]](#footnote-91)

1. ابن عبدالبر از محمد بن احمد بن خویز منداد مصری مالکی روایت کرده که: (مالک فرموده، اجاره دادن کتابهای اهل اهواء و بدعت و پیشگویان به وسیله ستارگان، جایز نیست و کتابی را نیز نام برد و سپس گفت: و کتابهای اهل اهواء و بدعت نزد یاران ما، همان کتابهای اهل کلام از جمله معتزلی‌ها و امثال آنها می‏باشند و اجاره آنها فسخ می‏شود).[[92]](#footnote-92)

و این نگاهی گذرا به موضع عقیدتی امام مالک در مورد توحید، صحابه رسول خدا، ایمان، علم کلام و غیره بود که به آن اشاره‌ای کردیم.

فصل چهارم:
 عقیده امام شافعی

أ- عقیده امام شافعی درباره توحید

1. بیهقی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (شافعی گفته: هر کس به خدایا به یکی از اسماء الهی قسم خورد، سپس قسمش را بشکند کفاره قسم بر او واجب است و هر کس به چیزی غیر از خدا قسم خورد مثل اینکه بگوید: قسم به کعبه یا قسم به پدرم، قسم به جانم، قسم به فلان و فلان ... سپس قسمش را بشکند کفاره ای ندارد، و قسم خوردن به غیر خدا زشت است و بر مبنای این فرموده رسول خدا از آن نهی شده است: «إن الله عزوجل نهاكم أن تحلفوا بآبائكم فمن كان حالفاً فلیحلف بالله أو لیسكت»: (خداوند عزوجل شما را از قسم خوردن به پدرانتان نهی کرده، هر کس قسم می‏خورد به خدا قسم خورد یا ساکت باشد).[[93]](#footnote-93)

و دلیل این مسئله را شافعی چنین توضیح داده که چون اسماء خداوند مخلوق نیستند پس قسم خوردن به آنها جایز است، و هر کس به آنها قسم خورد سپس قسمش را شکست باید کفاره قسم دهد.[[94]](#footnote-94)

1. ابن القیم در کتاب (اجتماع الجیوش الاسلامیة) از امام شافعی روایتی را نقل کرده که ایشان فرموده‏اند: (سخن در مورد سنتی که من بر آن هستم و یارانمان – اهل حدیث – را نیز بر آن دیده ام (کسانی که آنها را دیده ام و از آنها سنت رسول خدا ص را گرفته ام اشخاصی چون سفیان و مالک و غیر آنها) این است که: شهادت دادن به اینکه هیچ معبودی به غیر از خداوند شایسته پرستش حقیقی نیست و محمد فرستاده خداست و خداوند بر عرش در آسمان قرار دارد، به مخلوقاتش هر گونه بخواهد نزدیک می‏شود و خداوند هر طور بخواهد به آسمان دنیا پائین می‏آید).[[95]](#footnote-95)
2. امام ذهبی از مزنی روایت کرده که: (با خود گفتم: تنها کسی که می تواند شبهات و مشکلات مرا در مسئله توحید صحیح از دل و درونم خارج کند، شافعی است. به سویش روانه شدم و او در مسجد مصر بود وقتی در مقابلش زانو زدم گفتم: سؤالی در مورد توحید به خاطرم خطور کرده، دانستم که هیچ کس علم تو را و آنچه را که نزد توست ندارد. شافعی ناراحت شد، سپس گفت: آیا می‏دانی کجا هستی؟ گفتم: بله، گفت: این جایی است که خداوند فرعون را در آن غرق کرد، آیا به تو ابلاغ شده که پیامبر ص دستور داده در این مورد سؤال کنی (منظور سؤال در مورد خداوند)؟ گفتم: نه، گفت: آیا صحابه در مورد آن سؤال کردند؟ گفتم: نه، گفت: آیا می‏دانی چند ستاره در آسمان است؟ گفتم: نه، گفت: جنس ستاره ای از آنها یا زمان طلوع و غروبش را یا از چه چیزی خلق شده را می‏دانی؟ گفتم: نه، گفت: پس وقتی چیزی را که تو می‏بینی و تو را بر خلقتش راهنمایی می‏کند نمی‏شناسی، چگونه در مورد علم خالقش صحبت می‏کنی؟ سپس از من سؤالی از وضو کرد، ندانستم و اشتباه جواب دادم، آن را به چهار شکل دسته بندی کرد، و من هیچ یک از اشکالش را ندانستم. سپس گفت: چیزی که تو در روز 5 بار به آن نیاز داری – وضو گرفتن – علمش را ترک کرده ای و مکلف به دانستن علم خالق شده‏ای، زمانی که چیزی در مورد خداوند به خاطرت خطور کرد به این فرموده خداوند برگرد: ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣ إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ…﴾ [البقرة: 163-164] (و خدای شما، خدای یگانه ای است، هیچ معبودی به غیر از او که بخشاینده و مهربان است شایسته پرستش حقیقی نیست و حقیقتاً در خلقت آسمانها و زمین و ...) و با نگاه به مخلوق بر وجود خالق استدلال کن و خودت را در آنچه که عقلت به آن نمی‏رسد به سختی و تنگی مینداز).[[96]](#footnote-96)
3. ابن عبدالبر از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده که: (شنیدم شافعی را که می‏گفت: زمانی که شنیدی مردی می‏گفت: اسم غیر از مسمای آن و اشیاء غیر از وجود ظاهری آن است، شهادت بده که او کافر است).[[97]](#footnote-97)
4. امام شافعی در کتاب (الرسالة) می‏گوید: (و الحمد لله... کسی که او آنچنان است که خودش را به آن وصف کرده و بالاتر از آنچه که مخلوقاتش او را به آن وصف می‏کنند قرار دارد).[[98]](#footnote-98)
5. امام ذهبی در کتاب (السیر) از شافعی روایت کرده که: (شافعی فرموده: صفاتی را که قرآن به آنها اشاره کرده و در سنت ذکر شده برای خداوند ثابت می‏دانیم و قبول داریم، و هرگونه تشبیه را از خداوند نفی می‏کنیم همچنان که خودش نیز نفی کرده: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11] (چیزی مثل او نیست).[[99]](#footnote-99)
6. ابن عبدالبر از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15] (بله، حقیقتاً آنها در آن روز – قیامت – از دیدن پروردگارشان محروم و بی نصیبند)، فرمود: از این آیه دانستیم که دسته ای در روز قیامت محروم نمی‏مانند و خداوند را می‏بینند و برای دیدن خداوند به آنها ظلم نمی‏شود).[[100]](#footnote-100)
7. لالکائی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (مهمان محمد بن ادریس شافعی بودم که نامه‏ای از صعید – نام محلی است – برایش آورده شد و در آن از شافعی در مورد آیه ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: ١٥] (هرگز! قطعاً ایشان در آن روز از پروردگارشان محروم و مطرودند) سؤال شده بود، شافعی در جواب گفت: وقتی آنها در آن حالت عذاب و سختی از رؤیت خداوند محرومند این خود دلیلی است بر اینکه انسانها خداوند را در حالت رضایت خداوند از آنها می‏بینند. ربیع گفت: به شافعی گفتم: ای ابوعبدالله این چنین می‏گویی؟ شافعی گفت: بله و به همین منوال خدا را می‏پرستم).[[101]](#footnote-101)
8. ابن عبدالبر از جارودی روایت کرده که: (نزد شافعی اسم ابراهیم بن اسماعیل بن علیة به میان آمد، شافعی گفت: من با او در همه چیز مخالفم، و درباره لا إله إلا الله مثل او سخن نمی‏گویم، بلکه من می‏گویم، هیچ معبودی به غیر از خدایی که با موسی÷ از پشت حجاب سخن گفت: شایسته پرستش حقیقی نیست و ابراهیم می‏گوید: هیچ معبودی به غیر از خدایی که سخن را خلق کرد تا موسی÷ آن را از پشت حجاب بشنود، شایسته پرستش حقیقی نیست).[[102]](#footnote-102)
9. لالکائی از ربیع بن سلیمان روایت کرده که: (شافعی می‏گوید: هر کس بگوید قرآن مخلوق خداوند است، کافر است).[[103]](#footnote-103)
10. بیهقی از ابی محمد زبیری روایت کرده که: (مردی به شافعی گفت: در مورد قرآن به من بگو آیا خالق است؟ شافعی گفت: نه، مرد گفت: آیا مخلوق است؟ شافعی گفت: نه، مرد گفت: مخلوق نیست؟ شافعی گفت: بله، مرد گفت: دلیلت بر مخلوق نبودن قرآن چیست؟ شافعی سرش را بلند کرد و گفت: اقرار می‏کنی به اینکه قرآن کلام خداست، مرد گفت: بله، شافعی گفت: خداوند متعال درباره قرآن فرموده: ﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 6] (هرگاه یکی از مشرکان بر تو پناه آورد، او را پناه بده، تا سخن خداوند را بشنود) و ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: 164] (و خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت). شافعی گفت: آیا اقرار می‏کنی به اینکه خداوند بوده و کلامش نیز از قدیم بوده؟ یا اینکه خداوند بوده و کلامش نبوده؟ مرد گفت: خداوند بوده و کلامش نیز بوده است. زبیری می‏گوید: شافعی تبسمی‏کرد و گفت: ای کوفیان، حقیقتاً شما با سخن بزرگ و خطرناکی پیش من آمدید، زمانی که اقرار کردید به اینکه خداوند از اول بوده و کلامش بعداً بوجود آمده، پس کلام از کجا نشأت گرفته: کلام خداست یا غیر خداست، یا جدا از خداست، یا نزد خداست؟ زبیری می‏گوید: مرد ساکت شد و از مجلس خارج شد).[[104]](#footnote-104)
11. در قسمتی از اعتقاداتی که به امام شافعی نسبت داده شده – از روایت ابی طالب عشاری – چنین آمده که: (در مورد صفات خداوند عزوجل و آنچه که شایسته است به آن ایمان آورده شود از شافعی سؤال شد، و در جواب گفت: خداوند تبارک و تعالی دارای اسماء و صفاتی است که در کتابش آمده و پیامبرش ص امتش را به آن خبر داده، و برای هیچ یک از مخلوقات خداوند در حالی که حجت بر او اقامه شده و قرآن بر آن نازل شده و حدیث پیامبر ص در مورد آن نزدش به صحت رسیده جایز نیست که عقیده ای خلاف این داشته باشد، چون اگر بعد از اقامه حجت بر او، مخالف اسماء و صفات خداوند باشد کافر به خداوند عزوجل خواهد بود ولی قبل از اقامه حجت – از حیث خبر – بر او، معذور به جهل است، چون دانستن این موضوع با عقل و تفکر و‏اند یشیدن و ... ممکن نیست و درک نمی‏شود. و از جمله این اسماء و صفات اخبار خداوند عزوجل مبنی بر اینکه او سمیع است و دارای دو دست می‏باشد ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: 64] (بلکه دو دست خداوند بازند) و برای او دست راستی وجود دارد ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ﴾ [الزمر: 67] (و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‏شوند) و خداوند دارای صورت است ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ﴾ [القصص: 88] )همه چیز جز صورت خداوند فانی و نابود می‏شود) و ﴿وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: 27] (و تنها صورت پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‏ماند) و خداوند دارای پا است و پیامبر ص می‏فرماید: «حتی یضع الرب عزوجل فیها قدمه» (تا زمانی که خداوند عزوجل پایش را در جهنم قرار می‏دهد)[[105]](#footnote-105) و در مورد کسی که در راه خداوند کشته شده پیامبر ص می‏فرماید: «لقی الله عزوجل وهو یضحك الیه» (در حالی خداوند عزوجل را ملاقات می‏کند که خداوند به او می‏خندد)[[106]](#footnote-106) و طبق خبر رسول خدا ص خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می‏آید و اینکه خداوند یک چشم نیست، زمانی که در مورد دجال از پیامبر ص سؤال شد، فرمود: «إنه أعور وإن ربكم لیس بأعور» (دجال یک چشم است ولی پروردگارتان یک چشم نیست)[[107]](#footnote-107) و مؤمنان خداوند را در روز قیامت با چشمانشان خواهند دید، همچنان که ماه شب چهارده را در دنیا می‏بینند. طبق فرموده رسول خدا ص خداوند دارای انگشت است: «ما من قلب إلا هو بین أصبعین من أصابع الرحمن عزوجل» (هیچ قلبی نیست مگر اینکه بین دو انگشت از انگشتان خداوند بخشنده عزوجل وجود دارد – یعنی خداوند هر گونه بخواهد آن را دگرگون می‏کند -).[[108]](#footnote-108)

این معانی که خداوند عزوجل خودش را به آنها توصیف کرده و رسولشص نیز در احادیث خداوند را به آنها توصیف کرده حقیقتشان به وسیله عقل و تفکر و‏اندیشیدن درک نمی‏گردد و هیچ کس هم به دلیل جاهل بودن به آنها تکفیر نمی‏شود مگر بعد از اینکه خبری در این باره به او رسیده باشد. و اگر در این باره خبری بیاید که در فهم و ‏اندیشیدن در مقام مشاهده قرار گیرد، واجب است که شنونده‏ای به حقیقت آن ایمان آورد و آن گونه که آن را از رسول خدا ص دیده یا شنیده، بر آن شهادت دهد.

و این صفات را برای خدا ثابت می‏کنیم و آنها را حق می‏دانیم و هر گونه تشبیهی را در این باره رد می‏کنیم، همچنان که آن را از ذات خداوند رد می‏نمائیم. ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11] (هیچ چیزی مانند خداوند نیست و او شنوا و بیناست).

ب) عقیده امام شافعی در مورد قضا و قدر

1. بیهقی از ربیع بن سلیمان روایت می‏کند که: (از شافعی در مورد قدر سؤال شد، گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما شئت كان وإن لم أشأ |  | وما شئت إن لم تشأ لم یكن |
| خلقت العباد علی ما علمت |  | ففی العلم یجری الفتی والمسن |
| علی ذا مننت وهذا خذلت |  | وهذا أعنت وذا لم تعن |
| فمنهم شقی ومنهم سعید |  | ومنهم قبیح ومنهم حسن[[109]](#footnote-109) |

(هر چه بخواهی – خدا – می‏شود هر چند که من نخواهم و هر چه بخواهم اگر تو نخواهی نمی‏شود.

بندگان را بر آنچه دانستی خلق کردی و در علم ازل، جوان و پیر بودند.

یکی را انعام به نعمت کردی و دیگری را پست و خوار گرداندی، یکی را یاری رساندی و دیگر را محروم کردی.

بعضی از بندگان نگون بخت شدند و بعضی خوشبخت، بعضی زشت گردیدند و بعضی زیبا).

1. بیهقی در مناقب شافعی آورده که شافعی گفته: (خواست و اراده انسانها به سوی خداوند بر می‏گردد و خواست و اراده ای ندارند مگر آنکه خداوند خالق جهانیان داشته باشد، انسانها خالق اعمالشان نیستند، بلکه خداوندی که خالق انسانهاست، خالق اعمالشان نیز می‏باشد. و قدر – چه خیر و چه شرش – از طرف خداوند عزوجل است، و عذاب قبر، سؤال از اهل قبور، مبعوث شدن، حساب روز قیامت، بهشت و جهنم و ... که در احادیث و روایات از آنها بحث شده همگی حقیقت دارند).[[110]](#footnote-110)
2. لالکائی از مزنی روایت می‏کند که: (شافعی گفت: می‏دانی قدری کیست؟ کسی است که می‏گوید خداوند هیچ چیزی را خلق نکرده تا به آن عمل شود).[[111]](#footnote-111)
3. بیهقی از شافعی روایت می‏کند که: (قدریه کسانی هستند که رسول اللهص در حق آنها می‏فرماید: «هم مجوس هذه الأمة» (آنها مجوس امت اسلامی‏هستند)[[112]](#footnote-112) کسانی که می‏گویند، خداوند تا زمانی که معصیتی روی ندهد از آن خبر ندارد).[[113]](#footnote-113)
4. بیهقی از ربیع بن سلیمان از شافعی روایت می‏کند که شافعی خواندن نماز پشت سر شخص قدری را مکروه می‏دانست.[[114]](#footnote-114)

ج) عقیده امام شافعی در مورد ایمان

1. ابن عبدالبر از ربیع نقل می‏کند که: (شنیدم شافعی می‏گفت: ایمان قول و عمل و اعتقاد قلبی می‏باشد، آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾ [البقرة: 143] و خداوند ایمان شما را ضایع نمی‏گرداند) (یعنی خداوند نماز شما را به سوی بیت المقدس ضایع نمی‏گرداند و نماز را ایمان نام نهاده که شامل قول، عمل و اعتقاد است).[[115]](#footnote-115)
2. بیهقی از ربیع بن سلیمان نقل می‏کند که: (شنیدم شافعی می‏گفت: ایمان قول و عمل است، زیاد می‏شود و ناقص می‏گردد).[[116]](#footnote-116)
3. بیهقی از ابو محمد زبیری نقل می‏کند که: (مردی به شافعی گفت: کدام عمل نزد خداوند والاتر است؟ شافعی گفت: آن چیزی که هیچ عملی بدون آن قبول نمی‏شود، مرد گفت: آن چیست؟ شافعی گفت: ایمان به خداوندی که هیچ معبودی به غیر از او نیست، از بلند مرتبه‏ترین اعمال و شریف‏ترین و پر منفعت‏ترین آنها می‏باشد. مرد گفت: آیا ایمان قول و عمل است یا قول بدون عمل؟ شافعی گفت: ایمان عمل کردن برای خداوند و قول بعضی از این عمل است. مرد گفت: این مسئله را برایم توضیح بیشتری بده تا بفهمم، شافعی گفت: ایمان، دارای حالات، درجات و طبقاتی است که بعضی از درجات و طبقاتش تام است و به تام بودن ایمان منتهی می‏شود و بعضی از آنها ناقص است و به نقصان در ایمان منتهی می‏شود. مرد گفت: پس ایمان هیچ گاه کامل نمی‏شود چون همواره در حال کاهش و افزایش است؟ شافعی گفت: بله، مرد گفت: چه دلیلی بر این وجود دارد؟ شافعی گفت: خداوند ایمان را بر‏اندامهای فرزندان آدم فرض گردانده، و هر عضوی سهمی‏از ایمان برده است و هیچ عضوی از اعضای او نیست مگر اینکه در قبال ایمان به خود واگذاشته شده – هر عضوی مسؤلیت خاص خود را دارد – و با عضو دیگرش در این باره فرق می‏کند.

از جمله آن اعضاء قلبی است که انسان به وسیله آن درک می‏کند و آگاهی و تفهیم می‏یابد و قلب امیر بدنی است که اعضای آن بدن را نفی نمی‏کند و اعضای بدن فقط به دستور و نظر قلب صدور فعل می‏نمایند.

از جمله آن اعضاء دو چشمی‏است که انسان به وسیله آن می‏نگرد و دو گوشی است که بدان می‏شنود و دو دستی است که بدان عمل می‏کند و دو پایی است که بدان راه می‏رود و آلت تناسلی است که در جلوش قرار داده شده و زبانی که به آن سخن می‏گوید و سری که صورتش بر آن قرار دارد.

بر قلب غیر آنچه بر زبان فرض شده، واجب گردیده و بر زبان غیر آنچه بر چشمها فرض شده، واجب گردیده و بر دستان غیر آنچه بر پاها فرض شده واجب گردیده و بر آلت تناسلی غیر آنچه بر صورت فرض شده، واجب گردیده است.

و اما خداوند ایمانی را که بر قلب فرض گردانده شامل: اقرار، معرفت، اعتقاد، رضایت و تسلیم شدن به این است که خداوند همان معبودی است که شایسته پرستش حقیقی می‏باشد و هیچ شریکی ندارد و همسر و فرزندی نگزیده است و محمد بنده و فرستاده اوست و اقرار به آنچه که از طرف خداوند از پیامبران و کتابهای آسمانی آمده‏اند ، و این همان ایمانی است که خداوند شکوه مند بر قلب واجب گردانیده و آن همان عمل قلب است: ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا﴾ [النحل: 106] (به جز آنانکه وادار به اظهار کفر می‏گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است. ولی کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‏دارند).

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28] هان! دلهایمان با یاد خدا آرام می‏گیرند.

﴿مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ًٔاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ﴾ [المائدة: 41] کسانی که به زبان می‏گویند مؤمن هستیم ولی از دل مؤمن نیستند.

﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ [البقرة: 284] و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می‏کند.

و این همان ایمانی است که خداوند بر قلب فرض گردانده و آن عمل قلب است و رأس ایمان می‏باشد.

و خداوند بر زبان قول و بیان آنچه که قلب بر آن استقرار یافته و به آن معتقد است را فرض گردانده و در این باره می‏فرماید: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾ [البقرة: 136] (بگوئید ما به خدا ایمان آورده‌ایم) و ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾ [البقرة: 83] (و با مردم به زبان خوش سخن بگوئید) و این همان چیزی است که خداوند بر زبان فرض کرده از قول و بیان آنچه در قلب است و آن همان عمل قلب است. و خداوند بر گوش فرض کرده، خودش را از شنیدن آنچه خداوند حرام کرده بر حذر ‏دارد و از آنچه خداوند نهی کرده پنهان دارد ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠﴾ [النساء: 140] (و خداوند در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‏گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن در آیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد).

سپس خداوند فراموشی را از این قاعده استثناء کرده و می‏فرماید: ﴿وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾ [الأنعام: 68] و اگر شیطان تو را به فراموشی‏انداخت، (یعنی با آنها نشستی) پس از یادآوری دیگر با قوم ستمکار منشین.

﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [الزمر: 17-18] (پس بشارت ده به آن بندگانم که به سخنان گوش فرا می‏دهند و بهترین آن را پیروی می‏کنند، اینها کسانی‏اند که خداوند آنها را هدایت کرد و آنها از خردمندانند).

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤﴾ [المؤمنون: 1-4] (به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده روی گردانند و آنان که زکات می‏پردازند).

﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [القصص: 55] (و چون لغوی بشنوند از آن روی بر می‏تابند).

﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢﴾ [الفرقان: 72] (و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‏گذرند).

و این همان چیزی است که خداوند عظیم الشأن بر گوش واجب کرده تا خودش را از آنچه که برایش حلال نیست، پاک نگه دارد و آن عمل گوش می‏باشد که از ایمان نشأت می‏گیرد.

و بر چشمها واجب کرده که به سوی آنچه خداوند حرام کرده نگاه نکنند و از آنچه خداوند از آن نهی کرده چشم پوشی کنند. خداوند تبارک و تعالی می‏فرماید:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ﴾ [النور: 30] (به مؤمنان بگو، دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند).

و شافعی گفت: تمام آیاتی که در قرآن در مورد حفظ آلت تناسلی آمده، منظور حفظ آن از زنا است، به غیر از این آیه که در آن منظور حفظ آلت تناسلی از نظر کردن و دیدن است.

و این همان چیزی است که خداوند بر دو چشم واجب کرده تا چشم فرو برده شود و از دیدن حرامها خودداری گردد و این همان عمل چشمهاست که از ایمان نشأت گرفته است.

سپس خداوند در یک آیه در مورد آنچه که بر قلب، گوش و چشم فرض شده، خبر می‏دهد و می‏فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36] (و چیزی که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش، چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد).

شافعی گفت: یعنی خداوند بر آلت تناسلی فرض کرده که با عمل به محرمات الهی دچار حرمت شکنی نشود.

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥﴾ [المؤمنون: 5] و کسانی که پاکدامنند.

﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ﴾ [فصلت: 22] (و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند، گناهانتان را پوشیده نمی‏داشتید).

و منظور از جلود در این آیه، آلت تناسلی و رانها می‏باشد و این همان چیزی است که خداوند بر آلت تناسلی فرض کرده و دستور داده تا از آنچه حرام است بازداشته شود و این عمل آلت تناسلی است.

و بر دستها واجب کرده، که انسان به وسیله آنها آنچه را که خداوند حرام کرده انجام ندهد. بلکه آنچه را که خداوند به آن دستور داده از جمله صدقه دادن، صله رحم کردن، جهاد در راه خدا، وضو گرفتن برای نمازها و ... انجام دهد. در این باره خداوند می‏فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ [المائدة: 6] (ای کسانی که ایمان آورده‏اید چون به عزم نماز برخاستید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشوئید).

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً﴾ [المحمد: 4] (پس چون با کسانی که کفر ورزیده‏اند برخورد کنید گردنها را بزنید تا چون آنان را از پای در آورید پس اسیران را در بند کنید، سپس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید و یا فدیه از ایشان بگیرید و سپس آزادشان کنید.)

چون زدن، جنگ، صله رحم کردن و صدقه دادن از اعمال دستها هستند.

و بر پاها واجب کرده که انسان به وسیله آنها به سوی آنچه خداوند حرام کرده نرود، خداوند در این باره می‏فرماید: ﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ [الإسراء: 37] (و در روی زمین به نخوت گام بر مدار، چرا که هرگز زمین را نمی‏توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‏توانی رسید).

و بر صورت فرض کرده که در شب و روز در هنگام نمازها سجده برای خدا ببرد، خداوند در این باره می‏فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ ٧٧﴾ [الحج: 77] (ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید باشد که رستگار شوید).

﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18] (و مساجد مال خدا هستند، پس هیچ کس را با خدا مخوانید).

منظور از مساجد: آن مکانی است که انسان در هنگام نماز پیشانی اش را بر آن قرار می‏دهد.

امام شافعی گفت: و این همان چیزهایی است که خداوند بر این جوارح فرض گردانده و خداوند طهارت، وضو و نماز را در کتابش ایمان نام نهاده و این نامگذاری زمانی بوده که خداوند صورت پیامبرش ص را از نماز به سوی بیت المقدس، چرخاند و دستور داد تا به سوی کعبه نماز بخواند. و این در حالی بود که مسلمانان 16 ماه تمام به سوی بیت المقدس نماز خواندند و گفتند: ای رسول خدا، نمازی که ما به سوی بیت المقدس خواندیم چه می‏شود و چه حکمی‏دارد؟ سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٤٣﴾ [البقرة: 143] (و خدا ایمان شما را ضایع نمی‏گرداند بی گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است).

در این آیه خداوند نماز را ایمان نام نهاده است. پس هر کس خداوند را ملاقات کند در حالی که بر نمازهایش مواظبت کرده، و اعضای بدنش را از گناه حفظ کرده، و توسط هر یک از اعضای بدنش آنچه را خداوند به آن امر کرده به جا آورده باشد، چنین شخصی با ایمانی کامل و تمام خداوند را ملاقات خواهد کرد و از اهل بهشت خواهد بود.

اما کسی که توسط هر یک از اعضای بدنش آنچه را خداوند به آن امر کرده، به طور عمدی ترک کرده باشد، خداوند را با حالت ایمانی ناقص ملاقات خواهد کرد.

آن مرد گفت: نقصان و اتمام ایمان را شناختم، پس زیاد شدن ایمان از کجا خواهد آمد؟

شافعی گفت: خداوند می‏فرماید: ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥﴾ [التوبة: 124-125] (هنگامی‏که سوره ای نازل می‏شود، کسانی از آنان می‏گویند: این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزود؟ و اما مؤمنان بر ایمانشان می‏افزاید و شادمان می‏گردند. و اما کسانی که در دلهایشان بیماری است، پلیدی ای بر پلیدیشان می‏افزاید و در حال کفر می‏میرند).

﴿إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ١٣﴾ [الکهف: 13] (ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و ما بر هدایتشان افزودیم).

شافعی گفت: اگر این ایمان کلاً چیز واحدی بود نه نقصانی در آن بود و نه زیادتی، پس هیچ کس در آن فضیلتی نمی‏یافت و انسانها از لحاظ ایمانی هم درجه و یکسان می‏شدند و تفضیلی وجود نداشت. ولی با اتمام ایمان مؤمنین وارد بهشت می‏شوند و با زیاد شدن ایمانشان مؤمنان به همان نسبت در بهشت در درجات مختلفی قرار خواهند گرفت. و با ناقص شدن ایمان، افراط کنندگان وارد جهنم می‏شوند.

شافعی گفت: خداوند شکوهمند و عزتمند، مثل مسابقه دادن بین اسبها در روز شرط بندی و مسابقه، بین بندگانش بر سر کسب ایمان مسابقه برگزار کرده است. سپس انسانها بر حسب سبقتی که به سوی خداوند و ایمان به او می‏گیرند دارای درجاتی خواهند بود و هر انسان مؤمنی بر درجه سبقتش قرار می‏گیرد و هیچ حقی از او ضایع نمی‏شود و هیچ عقب افتاده‌ای بر سبقت گیرنده ای و هیچ مفضولی بر فاضلی جلو ‏انداخته نمی‏شود. و به همین دلیل است که اول این امت بر آخرش برتری داده شده، و اگر برای کسی که در ایمان سبقت گرفته بر کسی که از آن به تأخیر افتاده فضلی وجود نداشته باشد، آخر این امت به اول آن ملحق خواهند شد و در ایمان یکسان خواهند بود).[[117]](#footnote-117)

د) عقیده امام شافعی در مورد صحابه

1. بیهقی از شافعی روایت کرده که: (خداوند تبارک و تعالی یاران رسول خدا ص را در قرآن، تورات و انجیل مورد ستایش قرار داده و فضیلت آنها را بر دیگران بر زبان رسول خدا ص بیان کرد، پس خداوند به آنها رحم کرد و به جهت رساندن آنها به بالاترین درجات صدیقین، شهداء و صالحین به آنها شادباش گفت).

آنها سنتهای رسول خدا ص را به ما رساندند و رسول خدا ص و وحیی را که بر او نازل می‏شد، دیدند و آنچه را رسول خدا از عام، خاص، عزم و ارشاد مورد نظرش بود، یاد گرفتند. و چیزهایی از سنت را فهمیدند که ما نسبت به آنها ناآگاه هستیم و آنها از همه جهات از علم و اجتهاد گرفته تا پرهیزگاری و تعقل و همچنین درک و شعور علمی‏و استنباط آن از ما بالاترند. و نظرات آنها نزد ما ستودنی است و از خود و نظراتمان بالاترند. والله اعلم.[[118]](#footnote-118)

1. بیهقی از ربیع بن سلیمان نقل می‏کند که: (از شافعی شنیدم پیرامون برتری ابوبکر و عمر و عثمان و علی سخن می‏گفت).[[119]](#footnote-119)
2. بیهقی از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل می‏کند که: (از شافعی شنیدم که می‏فرمود: برترین مردم بعد از رسول خدا ص ابوبکر سپس عمر سپس عثمان و بعد علی می‏باشند).[[120]](#footnote-120)
3. هروی از یوسف بن یحیی بن بویطی نقل می‏کند که: (از شافعی پرسیدم آیا می‏توانم پشت سر رافضی نماز بخوانم؟ گفت: پشت سر رافضی و قدری و مرجئه نماز نخوان. گفتم: آنان را برایم توصیف کن. گفت: هر کس بگوید ایمان فقط قول است او مرجئه است و هر کس بگوید ابوبکر و عمر ط امام نیستند او رافضی است و هر کس بگوید که اراده و مشیت امور به خودمان بر می‏گردد – خالق افعالمان هستیم – او قدری است).[[121]](#footnote-121)

هـ) نهی امام شافعی از علم کلام و جدل

1. هروی از ربیع بن سلیمان نقل می‏کند که: (از شافعی شنیدم که می‏گفت: اگر شخصی کتابهای علمی‏خود را برای دیگری وصیت کند و در میان آنها کتابهای کلامی ‏باشد. این کتابها در وصیت او داخل نمی‏شود چون علم نیستند).[[122]](#footnote-122)
2. هروی از حسن زعفرانی نقل می‏کند که: (از شافعی شنیدم می‏گفت: در کلام جز یک بار با کسی مناظره نکردم و نسبت به آن از خداوند طلب مغفرت دارم).[[123]](#footnote-123)
3. هروی از ربیع بن سلیمان آورده است که: (شافعی فرمود: اگر اراده می‏کردم که برای هر کدام از مخالفین کتاب بزرگی بنویسم این عمل را انجام می‏دادم ولی کلام در شأن من نیست و دوست ندارم چیزی از آن بر من نسبت داده شود).[[124]](#footnote-124)
4. ابن بطه از ابی ثور نقل می‏کند که: (شافعی به من فرمود: ندیدم کسی لباس کلام بر تن کند و رستگار شود).[[125]](#footnote-125)
5. هروی از یونس مصری نقل می‏کند که گفت: (شافعی فرمود: اگر خداوند شخص را بدانچه از آن نهی کرده -جز شرک - مورد امتحان قرار دهد برای او بهتر است از اینکه او را به کلام بیازماید).[[126]](#footnote-126)

و این سخنان امام شافعی / بود در خصوص مسائل اصول دین و موضع وی در قبال علم کلام.

فصل پنجم:
 عقیده امام احمد بن حنبل

أ- عقیده امام احمد در مورد توحید

1. در طبقات حنابله[[127]](#footnote-127) آمده که: (از امام احمد در مورد توکل سؤال شد، گفت: از هر گونه درخشش و تابناکی نسبت به خلق نا امید شدن و فقط به درگاه خداوند امیدوار بودن).
2. در کتاب المحنة[[128]](#footnote-128) تألیف حنبل آمده که امام احمد فرموده‏اند: (پیوسته خداوند عزوجل سخن گفته و می‏گوید، و قرآن کلام خداست و مخلوق نیست، و خداوند به چیزی بیشتر از آنچه که خودش را به آن وصف کرده است، توصیف نمی‏شود).
3. ابن ابی یعلی از ابوبکر مروزی روایت کرده که: (از احمد بن حنبل در مورد احادیثی که در باب صفات خداوند و دیدن خداوند در قیامت و اسراء و معراج و عرش، آمده و جهمیه آنها را رد می‏کنند سؤال شد، امام احمد آن را صحیح دانست و فرمود: امت اسلامی‏آنها را قبول کرده‏اند و روایات همچنانکه آمده نقل شده است).[[129]](#footnote-129)
4. عبدالله بن احمد در کتاب (السنة) می‏گوید: (امام احمد گفت: کسی که گمان کند خداوند سخن نمی‏گوید، کافر است ،و ما این احادیث را همچنانکه آمده‏اند ، روایت می‏کنیم).[[130]](#footnote-130)
5. لالکائی از حنبل روایت کرده که از امام احمد در مورد دیدن خداوند در روز قیامت سؤال کرد، و امام احمد در جواب گفت: (احادیثی که در این باره آمده‏اند صحیحند و به آنها ایمان و آنها را قبول داریم و هر چیزی که با سند جید از پیامبر ص روایت شده باشد به آن ایمان داریم و آن را قبول می‏کنیم).[[131]](#footnote-131)
6. ابن جوزی در مناقب، نامه احمد بن حنبل به مسرد را آورده که به او نصیحت کرده: (خداوند را به آنچه که خودش را به آن وصف کرده، توصیف کنید، و آنچه را که خداوند از خودش نفی کرده‏اند از او نفی کنید).[[132]](#footnote-132)
7. در کتاب (الرد علی الجهمیة) تألیف امام احمد این جمله او موجود است که: (و جهم بن صفوان گمان کرده که هر کس، خداوند را به آنچه که خودش را در قرآن به آن وصف کرده، توصیف کند، کافر است و از جمله تشبیه کنندگان است).[[133]](#footnote-133)
8. و ابن تیمیه / در کتاب (الدرء) این فرموده امام احمد را آورده: (ما ایمان داریم به اینکه خداوند بر عرش قرار دارد، آن گونه خواسته و می‏خواهد و هیچ حد و صفتی ندارد تا وصف کننده ای آن را درک کند یا شخصی آن را محدود کند، صفات خدا از خدایند و برای خدایند، و او همچنانکه خودش را به آن وصف کرده، چشمها او را درک نمی‏کنند).[[134]](#footnote-134)
9. ابن ابی یعلی از امام احمد روایت کرده که فرموده: (هر کس گمان کند که خداوند در آخرت دیده نمی‏شود او کافر و تکذیب کننده قرآن است).[[135]](#footnote-135)
10. ابن ابی یعلی از عبدالله بن احمد روایت کرده که: (از پدرم در مورد قومی‏که می‏گویند: زمانی که خداوند با موسی سخن گفت: با صدا و صوت با او سخن نگفته، سؤال کردم، پدرم – احمد – گفت: خداوند با صدا و صوت با موسی سخن گفت، و این احادیث را همچنانکه آمده‏اند روایت می‏کنیم).[[136]](#footnote-136)

لالکائی از عبدوس بن مالک عطار روایت کرده که: (شنیدم که اباعبدالله، احمد بن حنبل می‏گفت: «... و قرآن کلام خداست و مخلوق نیست و اگر بگویی قرآن مخلوق نیست از شأن آن نکاسته‌ای چون کلام خدا جزو اوست، هیچ چیز مخلوقی جزو او نیست»).[[137]](#footnote-137)

ب- عقیده امام احمد در مورد قضا و قدر

1. ابن جوزی در مناقب، نامه احمد بن حنبل به مسرد را آورده که به او نصیحت کرده: (و به خیر و شر قدر ایمان بیاورید، و شیرینی و تلخیش از طرف خداوند است).[[138]](#footnote-138)
2. خلال از ابوبکر مروزی روایت کرده که: (از ابوعبدالله – احمد بن حنبل – سؤال شد که آیا خیر و شر بر بندگان تقدیر شده‏اند ؟ و خداوند خیر و شر را خلق کرده؟ گفت: بله، خداوند آنها را تقدیر کرده است).[[139]](#footnote-139)
3. در کتاب السنة تألیف امام احمد آمده که: (و قدر خیر و شرش، کم و زیادش، ظاهر و باطنش، شیرینی و تلخیش، پسند و ناپسندش، زشت و زیبایش، اول و آخرش، همگی از طرف خداوند است، سرانجامیست که خداوند برای بندگانش به آن حکم داده و سرنوشتی است که خداوند آن را مقدر کرده هیچ کس نمی‏تواند از مشیت خداوند عزوجل بیرون رود، و از سرانجامش تجاوز کند).[[140]](#footnote-140)
4. خلال از محمد بن ابی هارون از ابی حارث روایت کرده که گفته: (شنیدم که ابوعبدالله – احمد بن حنبل – می‏گفت: خداوند عزوجل عبادت و گناه را مقدر کرده و خیر و شر را نیز معین کرده، و برای هر کس که بهشتی بودن تقدیر شده باشد او بهشتی است و برای هر کس جهنمی‏بودن تقدیر شده باشد او جهنمی‏است).[[141]](#footnote-141)
5. عبدالله بن احمد می‏گوید: (از پدرم شنیدم، هنگامی‏که علی بن جهم از او در مورد کافر بودن شخص قدری سؤال کرد گفت: «اگر انکار علم کند، یعنی بگوید، خداوند تا زمانی که علم را خلق نکرده، عالم نبوده، پس عالمانه علم خداوند را انکار کند، او کافر است»).[[142]](#footnote-142)
6. عبدالله بن احمد می‏گوید: (پدرم یک بار دیگر در مورد نماز خواندن پشت سر شخص قدری از او سؤال شد گفت: اگر شخص قدری بر عقیده اش پافشاری کند و مردم را به سوی آن دعوت کند، پشت سرش نماز خوانده نمی‏شود).[[143]](#footnote-143)

ج) عقیده امام احمد در مورد ایمان

1. ابن ابی یعلی از احمد روایت کرده که گفته: (از بهترین خصلتهای ایمانی دوست داشتن به خاطر خدا و کینه داشتن به خاطر خداست).[[144]](#footnote-144)
2. ابن جوزی از احمد روایت کرده که: (ایمان زیاد و کم می‏شود، همچنانکه در حدیث آمده که: «کامل ترین مؤمنان از لحاظ ایمان با اخلاق ترین آنهاست»[[145]](#footnote-145)...).[[146]](#footnote-146)
3. خلال از سلیمان بن أشعث روایت کرده که گفته: (ابا عبدالله – احمد بن حنبل – گفته: نماز، زکات، حج، صدقه از جمله ایمان است و گناهان از ایمان می‏کاهند).[[147]](#footnote-147)
4. عبدالله بن احمد می‏گوید: (از پدرم در مورد مردی که می‏گوید: ایمان قول و عمل است، زیاد و کم می‏شود ولی استثناء قایل شدن در آن درست نیست، سؤال کردم که آیا از مرجئه است؟ گفت: امید دارم که مرجئه نباشد، شنیدم که پدرم می‏گفت: و دلیل بر اینکه استثناء قایل شدن در ایمان درست نیست، فرموده رسول خدا ص به اهل قبور است: «...و إنا إن شاءالله بکم لاحقون» «...و اگر خدا بخواهد به زودی به شما ملحق می‏شویم»[[148]](#footnote-148)...).[[149]](#footnote-149)
5. عبدالله بن احمد می‏گوید: (شنیدم از پدرم / در مورد ارجاء سؤال شد و گفت: ما می‏گوئیم: ایمان قول و عمل است، زیاد و کم می‏شود، اگر شخص زنا کند یا مشروب بنوشد ایمانش کم می‏شود).[[150]](#footnote-150)

د) عقیده امام احمد در مورد صحابه

1. در کتاب السنة، امام احمد بن حنبل آمده که: (و از جمله سنتها، یادآوری محاسن همه اصحاب رسول خدا ص و خودداری از یادآوری بدیها و اختلافاتی است که بین آنها روی داده، هر کس اصحاب رسول خدا ص و یا یکی از آنها را دشنام دهد، مبتدع، رافضی، بد ذات و بد دهان است که خداوند از او هیچ بهانه ای و هیچ فدیه ای را نمی‏پذیرد، بلکه دوست داشتن صحابه سنت است و دعا برای آنها نزدیکی به خدا حاصل می‏کند و پیروی از آنها وسیله رسیدن به خدا و تمسک به آثارشان تعالی اخلاقی است). سپس امام احمد گفت: (اصحاب رسول خدا ص بعد از خلفای راشدین، بهترین امت هستند و برای هیچ کسی جایز نیست که بدیهای آنها را یادآوری نماید و بر هیچ یک از آنها عیب جویی کند و طعنه زند. پس هر کس چنین کاری کرد، بر حاکم واجب است او را ادب کند و زجر دهد و شایسته نیست که از او در گذرد).[[151]](#footnote-151)
2. ابن الجوزی نامه احمد را که دارای مطلب زیر بود برای مسدد آورد:

(...و شهادت دهی بر اینکه ده نفر از اصحاب - ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحة، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیدة بن الجراح – همگی در بهشت قرار دارند، و پیامبر ص برای هر کسی شهادت به بهشت داده باشد ما نیز برای او شهادت به بهشت می‏دهیم).[[152]](#footnote-152)

1. عبدالله بن احمد گفت: (از پدرم در مورد اینکه ائمه چه کسانی بودند، سؤال کردم. گفت: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی ).[[153]](#footnote-153)
2. عبدالله بن احمد گفت: (از پدرم در مورد قومی‏که می‏گفتند: علی خلیفه نیست. سؤال کردم. گفت: این سخن زشت و پستی است).[[154]](#footnote-154)
3. ابن الجوزی از احمد نقل می‏کند که: (هر کس خلافت علی را قبول نکند، از خرش گمراهتر است).[[155]](#footnote-155)
4. ابویعلی از احمد نقل می‏کند که: (هر کس علی بن ابی طالب را خلیفه چهارم نداند با او صحبت نکنید و به او دختر ندهید).[[156]](#footnote-156)

هـ) نهی امام احمد از علم کلام و جدل

1. ابن بطه از ابوبکر مروزی نقل می‏کند که: (شنیدم از ابوعبدالله که می‏گفت: هر کس مشغول کلام شود رستگار نمی‏شود، و هر کس مشغول کلام شود، جدا از جهمی شدن نیست).[[157]](#footnote-157)
2. ابن عبدالبر در جامع بیان العلم از احمد نقل می‏کند که: (کسی که دنبال کلام است هرگز رستگار نمی‏شود و نزدیک است فساد را در قلب کسی ببینی که دنبال کلام است).[[158]](#footnote-158)
3. هروی از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت می‏کند که: (پدرم نامه ای به عبیدالله بن یحیی بن خاقان نوشت و گفت، من از اهل کلام نیستم و هیچ چیزی از کلام را در این نمی‏بینم، مگر آنچه را که در قرآن و یا حدیث رسول الله ص است، اما غیر این، کلام در مورد آن شایسته نیست).[[159]](#footnote-159)
4. ابن الجوزی از موسی بن عبدالله طرسوسی روایت می‏کند که: (شنیدم که احمد بن حنبل می‏گفت: با اهل کلام ننشینید، هر چند از سنت نیز پیروی کنند).[[160]](#footnote-160)
5. ابن بطه از حارث صایغ نقل می‏کند که: (هر کس کلام را دوست داشته باشد، از قلبش خارج نمی‏شود، و هیچ گاه اهل کلام را نمی‏بینی که رستگار شوند).
6. ابن بطه از عبیدالله بن حنبل نقل می‏کند که: (پدرم برای من گفت: از ابوعبدالله شنیدم که گفت: بر شما واجب است به سنت و حدیث تمسک جویید و خداوند توسط آنها به شما نفع می‏رساند، شما را از زیاده روی در گفتار، مجادله و مناظره برحذر می‏دارم چون هر کس کلام را دوست داشته باشد، رستگار نمی‏شود، هر کس کلامی‏غیر از دین را به وجود آورد، سرانجامش بدعت و گمراهی است، چون کلام به سوی خیر نمی‏خواند و من کلام را دوست ندارم و فرو رفتن و جدل در آن را نمی‏پسندم. بر شما واجب است به احادیث، آثار و فقهی که از آنها بهره می‏گیرید، دست گیرید و مجادله و کلام اهل نفاق و مناظره را ترک کنید، مردم را دیدیم در حالی که این مسائل را نمی‏دانستند و به سوی اهل کلام می‏رفتند و عاقبت کلام ختم به خیر نمی‏شود، خداوند ما و شما را از شر فتنه ها پناه دهد و ما و شما را از هر هلاکتی سالم نگه دارد).[[161]](#footnote-161)
7. ابن بطه در کتاب الإبانة از احمد بن حنبل نقل می‏کند که: (اگر کسی را دیدی که کلام را دوست داشت از او بر حذر باش).[[162]](#footnote-162)

این مجموعه ای از اقوال آن بزرگواران – رحمهم الله – در مورد مسائل اصول دین و علم کلام بود.

خاتمه

آنچه در این مجموعه برای ما ظاهر و آشکار شد تطابق و همخوانی اقوال ائمه اربعه و اتفاق آنها بر روی موضوعات مختلف بود زیرا دارای عقیده واحدی بودند و فقط در مسئله ایمان و تعریف آن امام ابوحنیفه با سایرین اختلاف داشت ولی با وجود این گفته شده که امام ابوحنیفه از این اعتقاد برگشته است.

شایسته است که مسلمانان بر روی این عقیده جمع شوند، زیرا آنها را از تفرقه در دین مصون می‏دارد چرا که مستند به کتاب خدا – قرآن – و سنت رسول خدا ص است. ولی انسانهای کمی‏وجود دارند که عقیده این ائمه را درک کنند و آن گونه که شایسته است بفهمند. شایع کرده‏اند که این ائمه مفوضه بوده‏اند – یعنی اسماء و صفات را تحلیل و معنا نکرده‏اند و آنها را به خداوند باز گردانده‏اند – و فقط نصوص را قرائت نموده‏اند و اینگونه جلوه داده‏اند که خداوند این وحی را بیهوده نازل کرده است. ولی این دروغی بیش نیست.

خداوند می‏فرماید:

(کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده ایم تا درباره آیاتش بیاندیشید و خردمندان پند گیرند) [ص: 29].

(این قرآن فرو فرستاده پروردگار جهانیان است، جبرییل آن را فرود آورده است، بر قلب تو تا از زمره بیم دهندگان باشی با زبان عربی روشن و آشکاری است) [الشعراء: 192-195].

(ما آن را به صورت کتاب خواندنی و به زبان عربی فرو فرستادیم تا اینکه شما آن را بفهمید) [یوسف: 2].

خداوند متعال، قرآن را برای تدبر در آیاتش و پند گرفتن به وسیله آن نازل نموده، و خبر داده که قرآن را با زبان عربی فصیح نازل کرده تا انسانها در معنا و مفهومش تفکر کنند. سپس وقتی خداوند قرآن را برای تدبر در آیاتش با زبان عربی فصیح نازل کرده، لازم است معنایش برای کسی که به سوی او نازل شده آسان باشد ،چون اگر علم به معنایش ممکن نباشد در نتیجه نزول قرآن بیهوده خواهد بود زیرا هیچ فایده ای در کلمات قرآن نخواهد بود و نزد آن قومی‏که به سویش نازل شده به منزله حروف مهملی خواهد بود که هیچ معنایی ندارند، و این گفته جنایتی علیه عقیده صحابه، تابعین و ائمه بعد از آنها و نسبت دادن آنها به چیزی است که از آن بری می‏باشند.

در حالی که آنها به دلیل نزدیکی به عهد و دوره پیامبر ص معانی نصوص وحی را می‏دانند و می‏فهمند، بلکه آنها بر حق ترین مردم به فهم این معانی می‏باشند و آنها به وسیله عباداتی که از مضمون آیات و احادیث فهم کرده بودند، خداوند را بندگی و عبادت می‏کردند. و معتقد بودند که این نصوص حقیقتاً از طرف خداوند نازل شده است. آنها وقتی راه رسیدن به معبودشان را فهمیدند پس چگونه معبودشان را همراه صفات کمالش نمی‏شناسند و معانی نصوصی را که خداوند به وسیله آنها خودش را شناسانده درک نمی‏کنند.

خلاصه: عقیده این ائمه چهارگانه، عقیده صحیحی است که در کتاب و سنت از یک منبع صاف که هیچ شائبه‌ای –تأویل، تعطیل، تشبیه، تمثیل – در آن وجود ندارد نازل شده، و معطله و مشبهه صفات خداوند را درک نمی‏کنند مگر اینکه به شیوه ای باشد که لایق مخلوقات است و این برخلاف چیزی است که خداوند بندگانش را بر آن آفریده که نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شبیه هیچ یک از مخلوقاتش نیست.

از خداوند می‏خواهم که به وسیله این رساله به مسلمین نفع رساند و آنها را بر عقیده ای واحد و راهی مستقیم – عقیده قرآن و سنت و راه محمدص و سنتش – جمع نماید، و خداوند به نیات انسانها آگاه است و او برای ما کافی است و بهترین کارگزاران است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی نبینا محمد

1. - الایمان/ ص350-351. [↑](#footnote-ref-1)
2. - منهاج السنة، 2/106. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مجموع الفتاوی، 5/256. [↑](#footnote-ref-3)
4. - قطف الثمر، ص47-48. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الدر المختار مع حاشیة رد المختار، 6/396-397. [↑](#footnote-ref-5)
6. - شرح العقیدة الطحاویة ص234، اتحاف السادة المتقین 2/285، شرح الفقه الاکبر للقاری، ص198. [↑](#footnote-ref-6)
7. - امام ابوحنیفه و محمد بن حسن مکروه می‏دانند که انسان در دعایش بگوید: «اللهم إنّي أسألك بمقعد العزّ من عرشك» چون نصی که به آن اذن داده باشد وجود ندارد. ولی ابویوسف به خاطر آگاه بودنش بر وجود نصی از سنت در این مورد آن را جایز می‏داند و آن این است که پیامبرص در دعایش می‏فرمود: «اللهم إني أسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك»... این حدیث را بیهقی در کتاب الدعوات الکبیرة کما فی البیانه 9/382 تخریج نموده است، نصب الرایه، 4/272 و در اسنادش سه جرح وجود دارد:

 1) داوود بن أبی عاصم آن را از ابن مسعود نشنیده است.

 2) عبدالملک بن جریح مدلس است و روایتش مرسل است.

 3) عمر بن هارون متهم به کذب است و به همین خاطر ابن الجوزی در النبایة 9/382 می‏گوید: (این حدیث بدون شک موضوع است و اسنادش همان طور که می‏بینی محیط است.

 تهذیب التهذیب 3/189، 6/405، 7/501 و تقریب التهذیب 1/502. [↑](#footnote-ref-7)
8. - التوسل و الوسیله، ص82، شرح الفقه الأکبر ص198. [↑](#footnote-ref-8)
9. - الفقه الأبسط ص56. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الفقه الأکبر ص302. [↑](#footnote-ref-10)
11. - شرح العقیدة الطحاویة 2/427 – جلاء العینین ص368. [↑](#footnote-ref-11)
12. - عقیدة السلف اصحاب الحدیث ص42، بیهقی، الاسماء و الصفات، ص456، شرح العقیده الطحاویة ص245، تخریج ألبانی – قاری، شرح الفقه الأکبر، ص60. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الفقه الابسط ص51. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الفقه الابسط ص56. [↑](#footnote-ref-14)
15. - الفقه الأکبر ص301. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الفقه الاکبر ص302. [↑](#footnote-ref-16)
17. - الفقه الابسط ص56. [↑](#footnote-ref-17)
18. - العقیدة الطحاویة، به تعلیق آلبانی ص52. [↑](#footnote-ref-18)
19. - الفقه الاکبر، 301. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الفقه الاکبر، 301. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الفقه الابسط، 46 – ابن تیمیه، مجموع الفتاوی 5/48 – ابن قیم، اجتماع الجیوش الاسلامیه، 139- ذهبی، العلو، 101-102، ابن قدامه، العلو، ص116، ابن أبی العز، شرح الطحاویة، ص301. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الاسماء و الصفات، ص429. [↑](#footnote-ref-22)
23. - الفقه الابسط، ص56. [↑](#footnote-ref-23)
24. - الاسماء و الصفات، /170. [↑](#footnote-ref-24)
25. - الفقه الأکبر، ص302. [↑](#footnote-ref-25)
26. - الفقه الاکبر، ص301. [↑](#footnote-ref-26)
27. - الفقه الاکبر، ص302. [↑](#footnote-ref-27)
28. - الفقه الاکبر، ص302. [↑](#footnote-ref-28)
29. - الفقه الاکبر، ص301. [↑](#footnote-ref-29)
30. - الفقه الاکبر، ص301. [↑](#footnote-ref-30)
31. - قلائد عقود العقیان 1ق – 77 – ب). [↑](#footnote-ref-31)
32. - الفقه الاکبر، ص302، 303. [↑](#footnote-ref-32)
33. - الفقه الاکبر، ص302-303. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الفقه الاکبر ، ص302. [↑](#footnote-ref-34)
35. - الوصیة مع شرحها، ص21. [↑](#footnote-ref-35)
36. - الفقه الاکبر ، ص302. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الفقه الاکبر ، ص302. [↑](#footnote-ref-37)
38. - الفقه الاکبر ، ص304. [↑](#footnote-ref-38)
39. - الوصیة مع شرحها، ص14. [↑](#footnote-ref-39)
40. - الفقه الاکبر ، ص303. [↑](#footnote-ref-40)
41. - الفقه الاکبر ، ص303. [↑](#footnote-ref-41)
42. - بهتر است گفته شود: خداوند متعال انسانها را بر فطرت اسلام آفرید همچنان که ابوحنیفه در قول دیگری به همین اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-42)
43. ­ الفقه الاکبر ، 302-303. [↑](#footnote-ref-43)
44. - الفقه الاکبر ، ص302. [↑](#footnote-ref-44)
45. - الفقه الاکبر ، ص302. [↑](#footnote-ref-45)
46. - الفقه الاکبر ، ص303. [↑](#footnote-ref-46)
47. - الفقه الاکبر ، ص304. [↑](#footnote-ref-47)
48. - الوصیة مع شرحها، ص2. [↑](#footnote-ref-48)
49. - الطحاویة مع شرحها، ص360. [↑](#footnote-ref-49)
50. - الوصیة مع شرحها، ص3. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ابن عبدالبر، التمهید، 9/247، شرح العقیدة الطحاویة، ص395. [↑](#footnote-ref-51)
52. - الفقه الاکبر ، ص304. [↑](#footnote-ref-52)
53. - الفقه الأبسط، ص40. [↑](#footnote-ref-53)
54. - مکی، مناقب أبی حنیفه، ص76. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الوصیة مع شرحها، ص14. [↑](#footnote-ref-55)
56. - النور اللامع (ق 119 – ب ). [↑](#footnote-ref-56)
57. - الکردی، مناقب ابوحنیفه، ص137. [↑](#footnote-ref-57)
58. - تاریخ بغداد، 13/333. [↑](#footnote-ref-58)
59. - الهروی، ذم الکلام، ص28-31. [↑](#footnote-ref-59)
60. - الهروی، ذم الکلام، ص194. [↑](#footnote-ref-60)
61. - مکی، مناقب أبوحنیفه، ص183-184. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مکی مناقب أبوحنیفه، ص373. [↑](#footnote-ref-62)
63. - بخاری/199، مسلم/324، نسائی/2443، ابوداود/2640. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ذم الکلام (ق -210). [↑](#footnote-ref-64)
65. - الدار قطنی، الصفات، ص75، الآجری، الشریعة، ص314، البیهقی، الإعتقاد، ص118، ابن عبدالبر، التمهید، (7/149). [↑](#footnote-ref-65)
66. - الإنتقاد، ص36. [↑](#footnote-ref-66)
67. - (2/42). [↑](#footnote-ref-67)
68. - الحلیة (6/32،326)، الصابونی، عقیدة السلف أصحاب الحدیث ص17-18، ابن عبدالبر، التمهید (7/151)، البیهقی، الأسماء و الصفات ص408، ابن حجر، فتح البرای (13/406-407)، اذهبی، العلو ص103. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الحلیة (6/325)، اللالکائی، شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (1/249)، قاضی عیاض، ترتیب المدارک (2/44). [↑](#footnote-ref-69)
70. - الانتقاء ص35. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ابوداود، مسائل الإمام احمد ص263، عبدالله بن احمد، السنة، ص11، ابن عبدالبر، التمهید، (7/138). [↑](#footnote-ref-71)
72. - الحلیة (6/326). [↑](#footnote-ref-72)
73. - ترتیب المدارک (2/48)، شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (2/701). [↑](#footnote-ref-73)
74. - ابن ابی عاصم، السنة (1/87-88)، ابونعیم، الحلیة (6/326). [↑](#footnote-ref-74)
75. - الانتقاء، ص34. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ابن ابی عاصم، السنة (1/88)، الحلیة (6/326). [↑](#footnote-ref-76)
77. - ترتیب المدارک (2/47). [↑](#footnote-ref-77)
78. - ترتیب المدارک (2/47). [↑](#footnote-ref-78)
79. - الانتقاء ص34. [↑](#footnote-ref-79)
80. - الحلیة (6/327). [↑](#footnote-ref-80)
81. - الإنتقاء ص34. [↑](#footnote-ref-81)
82. - الحلیة (6/327). [↑](#footnote-ref-82)
83. - الحلیة (6/327). [↑](#footnote-ref-83)
84. - ترتیب المدارک (2/44-45). [↑](#footnote-ref-84)
85. - جامع بیان العلم و فضله ص45. [↑](#footnote-ref-85)
86. - الحلیة (6/325). [↑](#footnote-ref-86)
87. - ذم الکلام (ق173 –أ). [↑](#footnote-ref-87)
88. - شرف أصحاب الحدیث ص5. [↑](#footnote-ref-88)
89. - ذم الکلام (ق 173 – ب ). [↑](#footnote-ref-89)
90. - ذم الکلام (ق 173 – أ). [↑](#footnote-ref-90)
91. - الحلیة (6/324). [↑](#footnote-ref-91)
92. - جامع بیان العلم و فضله ص416- 417. [↑](#footnote-ref-92)
93. - مناقب الشافعی (1/405). [↑](#footnote-ref-93)
94. - ابن ابی حاتم، آداب الشافعی، ص193. [↑](#footnote-ref-94)
95. - اجتماع الجیوش الأسلامیة ص165، اثبات صفة العلومی، ص124. [↑](#footnote-ref-95)
96. - سیر أعلام النبلاء (10/31). [↑](#footnote-ref-96)
97. - الإنتقاء ص79، مجموع الفتاوی (6/187). [↑](#footnote-ref-97)
98. - الرسالة ص8-7. [↑](#footnote-ref-98)
99. - السیر (20/341). [↑](#footnote-ref-99)
100. - الإنتقاء ص79. [↑](#footnote-ref-100)
101. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (2/506). [↑](#footnote-ref-101)
102. - الانتقاء ص79، اللسان (1/35). [↑](#footnote-ref-102)
103. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (1/252). [↑](#footnote-ref-103)
104. - مناقب الشافعی 01/407-408). [↑](#footnote-ref-104)
105. - بخاری، 4848، مسلم، 2848. [↑](#footnote-ref-105)
106. - بخاری، 2826، مسلم، 1890. [↑](#footnote-ref-106)
107. - بخاری، 7131، مسلم، 2933. [↑](#footnote-ref-107)
108. - احمد، مسند (4/182)، ابن ماجه، 199، حاکم ، مستدرک (1/525)، الآجری، الشریعة ص317، ابن مسند، الرد علی الجهمیة ص87. [↑](#footnote-ref-108)
109. - مناقب الشافعی (1/412-413)، شرح أصول اعتقاد اهل اسنة و الجماعة (2/702). [↑](#footnote-ref-109)
110. - مناقب الشافعی (1/415). [↑](#footnote-ref-110)
111. - شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (2/701). [↑](#footnote-ref-111)
112. - ابوداود، 4691، حاکم، مستدرک (1/85). [↑](#footnote-ref-112)
113. - مناقب الشافعی (1/413). [↑](#footnote-ref-113)
114. - مناقب الشافعی (1/413). [↑](#footnote-ref-114)
115. - الإنتقاء ص81. [↑](#footnote-ref-115)
116. - مناقب الشافعی (1/387). [↑](#footnote-ref-116)
117. - مناقب الشافعی (1/387-393). [↑](#footnote-ref-117)
118. - مناقب الشافعی (1/442). [↑](#footnote-ref-118)
119. - مناقب الشافعی (1/432). [↑](#footnote-ref-119)
120. - مناقب الشافعی (1/433). [↑](#footnote-ref-120)
121. - ذم الکلام (ق -215)، الذهبی، السیر (10/31). [↑](#footnote-ref-121)
122. - ذم الکلام (ق- 213)، الذهبی ، السیر (10/30). [↑](#footnote-ref-122)
123. - ذم الکلام (ق- 213)، الذهبی ، السیر (10/30). [↑](#footnote-ref-123)
124. - ذم الکلام (ق- 215). [↑](#footnote-ref-124)
125. - الإبانة الکبری، ص535-536. [↑](#footnote-ref-125)
126. -ابن ابی حاتم، مناقب الشافعی، ص182. [↑](#footnote-ref-126)
127. - (1/416). [↑](#footnote-ref-127)
128. - ص68. [↑](#footnote-ref-128)
129. - طبقات الحنابلة (1/56). [↑](#footnote-ref-129)
130. - السنة ص71. [↑](#footnote-ref-130)
131. - شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (2/507). [↑](#footnote-ref-131)
132. - مناقب امام احمد ص221. [↑](#footnote-ref-132)
133. - الرد علی الجهمیه ص104. [↑](#footnote-ref-133)
134. - درء تعارض العقل و النقل (2/30). [↑](#footnote-ref-134)
135. - طبقات الحنابلة (1/59-145). [↑](#footnote-ref-135)
136. - طبقات الحنابلة (1/185). [↑](#footnote-ref-136)
137. - شرح أصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (1/157). [↑](#footnote-ref-137)
138. - مناقب امام احمد ص169-172. [↑](#footnote-ref-138)
139. - خلال، السنة (ق- 85). [↑](#footnote-ref-139)
140. - السنة، ص68. [↑](#footnote-ref-140)
141. - خلال، السنة (ق- 85). [↑](#footnote-ref-141)
142. - عبدالله بن احمد، السنة ص119. [↑](#footnote-ref-142)
143. - السنة (1/384). [↑](#footnote-ref-143)
144. - طبقات الحنابلة (2/275). [↑](#footnote-ref-144)
145. - احمد، مسند (2/250)، ابوداود، 4682، ترمذی، 1162. [↑](#footnote-ref-145)
146. - مناقب امام احمد، ص173، ص153-168. [↑](#footnote-ref-146)
147. - خلال، السنة، (ق-96). [↑](#footnote-ref-147)
148. - مسلم/974. [↑](#footnote-ref-148)
149. - عبدالله، السنة (1/307-308). [↑](#footnote-ref-149)
150. - عبدالله بن احمد، السنة (1/307). [↑](#footnote-ref-150)
151. - امام احمد، السنة، ص77-78. [↑](#footnote-ref-151)
152. - ابن الجوزی، مناقب امام احمد، ص170. [↑](#footnote-ref-152)
153. - السنة، ص235. [↑](#footnote-ref-153)
154. - السنة، ص235. [↑](#footnote-ref-154)
155. - مناقب امام احمد، ص163. [↑](#footnote-ref-155)
156. - طبقات الحنابلة (1/45). [↑](#footnote-ref-156)
157. - الإبانة (2/538). [↑](#footnote-ref-157)
158. - جامع بیان العلم و فضله (2/95). [↑](#footnote-ref-158)
159. - ذم الکلام (ق-216 –ب ). [↑](#footnote-ref-159)
160. - مناقب امام احمد، ص205. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ابن بطة، الإبانة (2/539). [↑](#footnote-ref-161)
162. - ابن بطة، الإبانة (2/540). [↑](#footnote-ref-162)